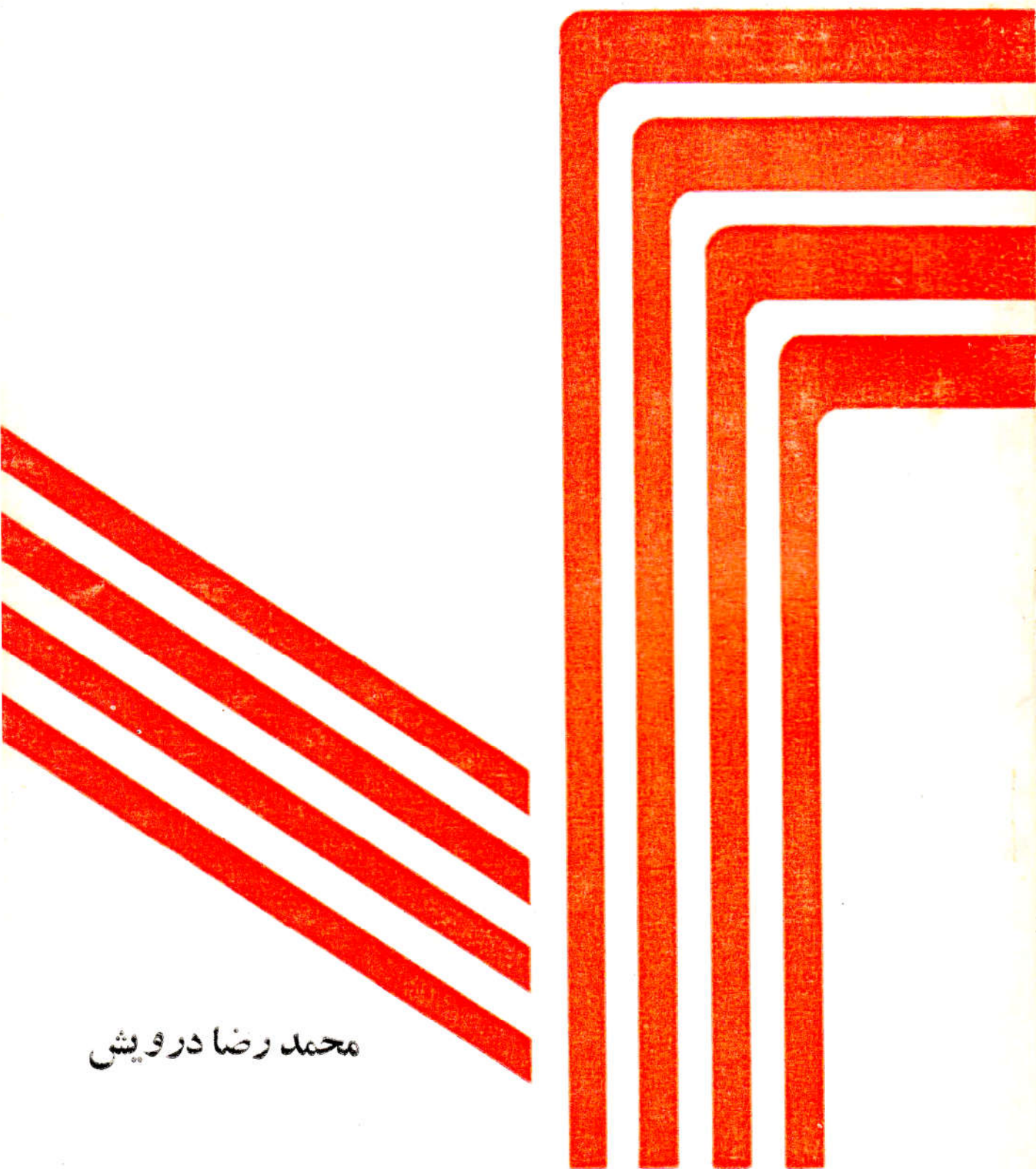


گامی در اساطیر

محمد رضا درویش





نقد و بررسی

۱

گامی در اساطیر

محمد رضا درویش



شماره ثبت دراداره فرهنگ و هنر اصفهان $\frac{۴۵۶/۱۶}{۲۵۳۵/۶/۱۸}$



انتشارات بابک چهارراه حکیم نظامی

- ☐ گامی در اساطیر
- ☐ محمد رضا درویش
- ☐ تعداد ۲۰۰۰ نسخه
- ☐ چاپ نشاط
- ☐ چاپ اول شهریور ۲۵۳۵
- ☐ ۸۰ ریال

فهرست

فصل اول :

- ۱- تعریف اساطیر
- ۲- اسطوره - هنر - افسانه
- ۳- اسطوره و زبان
- ۴- اسطوره و تاریخ
- ۵- اسطوره و علم
- ۶- اسطوره - فلسفه - اخلاق
- ۷- مبانی تجربی اسطوره

فصل دوم :

موضوعات اساطیری :

- ۱- تبارخدائی
- ۲- شهرها
- ۳- کوه - زمین - سنگ
- ۴- تولد
- ۵- رودها
- ۶- جاودانگان
- ۷- زنده شدن مرده

فهرست

- ۸- سفر به بهشت و دوزخ و دنیای مردگان
- ۹- بفند بالائی انسان
- ۱۰- رفتن به آسمان
- ۱۱- نبرد روشنائی و تاریکی
- ۱۲- طولانی بودن عمر
- ۱۳- افسون تقلیدی
- ۱۴- دگرشکلی انسان
- ۱۵- گذشتن و قدم زدن بروی آب
- ۱۶- انسانخدائی
- ۱۷- برگشتن از دنیای مرگ
- ۱۸- حیوانات و پرندگان
- ۱۹ طافون
- ۲۰- درختان و گیاهان

«فصل اول»

«تعریف اساطیر»

اسطوره ، نوعی توجیه « جهان » و « انسان » است ، به شیوهٔ تخیلی .

هرچند در بافت اسطوره ، نوعی توجیه کردنهای علمی و منطقی پیدا میشود ، اما ، باید گفت که نتیجه نهائی همانست که گفتیم : یعنی گستر دگی تخیل .

و این گستر دگی تا بدان حد است که اگر بخواهیم اساطیر را به گونه ای واقع گرا (= Relism) بنگریم به قول نوشین: «شیرینی و خارق العادگی افسانه ها از بین میرود» (۱)

صادق هدایت می نویسد « در موضوع اعتقادات ، بشر برای راهنمایی خودش به عقل اتکاء نمیکند ، ولی بواسطه میل و احتیاجی که بدانستن هلت وجود اشیاء دارد به قلب و احساسات و قوهٔ تصور

خودش پناهنده میشود» (۲)

مولر می‌گوید: اساطیر عبارتست از مشاهدات و تفکرات اولیه اقوام و بهمین جهت طرز زندگی و فکر مردم را آشکار می‌سازد و اساطیر را باید يك زبان ساده و بیچگانه تلقی کرد» (۳)

علی اکبر ترابی به نقل از «آندره لالاند» می‌گوید: اساطیر حکایت افسانه‌ای از اصل عامیانه‌ای هستند که مبنای منطقی «حقیقی» ندارند و در آنها عوامل و مؤثرات غیر شخصی که غالباً این عوامل قوای طبیعت میباشند، بصورت موجودات شخصی که کارها و ماجراهای ایشان مفهوم و معنای تمثیلی دارند تجسم می‌یابند» (۴)

«لورو» که در اساطیر طبیعی تعمق نموده و این افسانه‌ها را که در آنها پدیده‌های زمینی و آسمانی در نتیجه تصور و تخیل و تفکر مبهم انسانهای ابتدائی در روی طبیعت، و شخصیت دادن به پدیده‌های مربوط به آن به وجود آمده‌اند صورت اولیه دانش دانسته است» (۴) و یتکور روماننکو می‌نویسد: «اسطوره عبارتست از احیای ناآگاهانه‌ی هنری پدیده‌های طبیعت و شکل‌های اجتماعی حیات بشر، توسط قدرت تخیل عامیانه. همچنانکه پایه‌گذار فلسفه‌ی علمی تأکید میکند، اسطوره شرط لازم، زمین و بذراصلی هنر یونان بود. تکامل جامعه‌ی یونان باستان مستلزم اسطوره‌ای کردن طبیعت، بعنوان شرط ضروری فائق آمدن بر نیروهای طبیعت و تحت انقیاد در آوردن آنها در

تخیل و به کمک تخیل بود. گرایش اسطوره‌ای بسوی طبیعت، شخصیت انسانی دادن به آنرا ضروری کرد، و این بزمانی بود که انسان همه چیز را در تخیل خود مشاهده میکرد. تخیل مستقل از اسطوره، فقط هنگامی ممکن میگردد که تسلط واقعی بر نیروهای طبیعت، یعنی پیشرفت اقتصادی و صنعتی، به خود اسطوره پایان دهد» (۵)

«اسطوره - هنر - افسانه»

به خوبی می بینیم که بیشتر پژوهندگان در اینکه فضای اسطوره، فضائیت غیر حقیقی و به دور از منطق علمی، اتفاق نظر دارند. و حال که دیدیم بنمایه‌ی اسطوره، تخیل است؛ این سؤال پیش می‌آید که: آیا بین اسطوره با هنر و افسانه رابطه‌ای وجود دارد...؟ و آیا هیچ گونه تفاوتی بین این سه نیست..؟

به گمان ما، اینکه افسانه و هنر را با اسطوره همسان بدانیم، کاریست ناروا. هر چند فصل مشترک‌های زیادی در محتوا و شکل دارند، اما، اسطوره دارای خصلتی «باورانه» است.

انسان در جهان بینی اسطوره‌ای، هر نمود و حرکتی را مطابق با نظام اساطیری می‌نگرد و تبیین میکند.

جهان اسطوره، جهان اعتقاد است و باور. شك؛ که محتوای

عقلانی دارد ، در جهان اسطوره راهی ندارد .

قانونمندی علمی و منطقی «طبیعت» ، «جامعه» ، «شعور» در نگرش انسان اسطوره‌ای چیز نیست بی ربط .

خصایات باورانه‌ی اسطوره ، عنصر بنیادی جدائی آن از هنر و افسانه است . هر چند افسانه و هنر ، چون جهان اسطوره ، جهان دیوها و انسانها ، جهان پرراز و رمز درختان و سنگهاست ، اما ، بی باوری فضای اصلی همه‌ی این نمودهاست .

انسان دیگر اعتقادی به حرف زدن سنگها و درختان و آبها و دیوها ندارد . چنین است که افسانه حوزه‌ی تعلقی انسان اسطوره‌ای میشود .

گروندگان اسطوره ، جهان افسانه را دروغ و پندار میدانند . عناصر افسانه معنایی نمادی (= سمبلیک) به خود می‌گیرد و انسان می‌تواند تنها به مفاهیمی دست یابد که در ورای عناصر در جریانست .

به سخن دیگر ، بین عنصر و نقش و هدف آن تمایزی به وجود می‌آید . بنا بر این نماد ، عنصر بنیادی هنر و افسانه است . بی گمان ، نسبت نماد در هنر و افسانه متفاوتست .

اسطوره ، فاقد «نماد» است و از بینشی طبیعت‌گرا (= ناتورا لیسم) شکل می‌گیرد .

در اسطوره ، فرقی بین عنصر و مفهوم و عمل ناشی از آن نیست. هر نمودی بی هیچ انتزاع ذهنی ، شکل می گیرد و با انسان رابطه برقرار میکند .

چنین است که انسان در متن بینش اسطوره ای ، به شیطان و کارهای آن باور دارد ولی دیوهای ایرارسلان و سند باد رانا باورانه می نگرد . به بیان دیگر وقتی عناصر افسانه ای در متن اسطوره جای خود را بیابند، ازدید انسان معتقد به اسطوره باورانه میشوند و چه بسیارند افسانه هائیکه در طول تاریخ به حوزه افسانه گام نهاده اند. اگر در جهان بینی اسطوره ای ، آب حرف می زند و زمین چون انسانی ترسیم میشود و رود ها خلاف قانونمندی وجودی خود عمل میکنند . در افسانه همه ی این الگوها دروغ انگاشته و تنها از آنها مفاهیم نمادی گرفته میشود. اینجا است که باید فرقی قائل شد بین حیوانات اسطوره ای با حیوانات افسانه ای «کلبله و دمنه» و یا زمین و خورشید اسطوره ای با زمین و خورشید نمادی «مهروردی» و تمامی هنرمندان جهان .

هنر با نماد سروکار دارد و هیچگونه باوری به خصالت عناصر ندارد . فرق «هد هد» سلیمان با هد هد عطار در اینست که دومی معنای نمادی دارد ، حال آنکه در نزد گروندگان اسطوره سلیمان ، هد هد بواقع چنین کارهائی می کند .

در تاریخ اندیشه ، هیچ انسانی به عناصر هنری باور نداشته و برای

آنها اوراد و قربانی نکرده است. حال آنکه، عناصر اسطوره‌ای با تاروپود اعتقاد انسانها سرشته شده است.

شاعر، ممکنست در لحظه آفرینش، باور به عناصر هنری خود داشته باشد، یعنی بپندارد که واقعاً شب دارای پوست است و گنجشگها باشب حرف می‌زنند و.... ولی به محض ازدست دادن حالت جادویی آفرینش، اعتقاد خود را ازدست میدهد و ذهن تعقلی او همه چیز را بدنیای نماد می‌کشانند.

ذهن انسان اسطوره‌ای چنین نیست، او واقعاً باور دارد که گیاهان از آب چشم «آدم» روئیده‌اند و سیمرغ زال را پرورش داده است و فرشتگان نیمی از آتشند و نیمی از برف.

من نمی‌توانم قبول کنم که «آناهتیا» و یا «ایزد بهرام» با آن ویژگیها دارای مفاهیم نمادینست.

شاید برای من با این فاصله تاریخی چنین باشد؛ ولی برای انسان آن دوره چنین نبوده است.

اگر مفهوم «هگلی» نماد را کنار ساخت اجتماعات ساده، و عنصر «انفعالی» ذهن انسان؛ یعنی واپس ماندگی تاریخی شعور، در آن دوره قرار دهیم، می‌بینیم انسان نمی‌توانسته از شبکه‌ی انتزاعی «دال» و «مدلول» گذر کند و به طرح اندیشه‌ها و قابلیت‌های درونی خود بنشیند.

ذهن اسطوره‌ای انسان، هر نمود و حرکتی را مستقیماً و بدون

واسطه های عقلانی باور داشته است . به بیان دیگر نماد ، نشانه ایست که جانشین چیزی شود غیر از خود در عین اینکه همانندیهای باهم دارند . با این تعریف ، نماد ناگزیر خود «واقعیت» نیست ، بل ، دخل ، و تصرفیست که انسان بنا به کیفیت زاویه دیدش و بطور کلی کیفیت نگرشش به اشیاء و پدیده ها داده است . حال اگر دستاورد های آنها ، در زمره ی هنر قرار می گیرد حرفی نیست ، اما ، باید دانست که مفهوم هنر در نزد ما ، با آنچه در نزد آنها وجود داشته بکلی تفاوت دارد .

به خوبی می توان گفت که هنرند اوم و گسترش و بسط مایه های اسطوره ایست ، اما ، نه انعکاس ماهیت بنیادی اسطوره . چنین است که هنر با تمام همسایگیها با اسطوره ، دارای شخصیتی مستقل است . پس هنر ، اسطوره نیست ، بل ، نوعی اسطوره است که عنصر جادویی اسطوره را دوباره سازی می کند . مرز مشترک هنر و اسطوره ، تخیل و کیفیت حرکت عناصر هنری بسوی چنین هدفیست . از این دیدگاه ، هنر ، می تواند ادامه ی میراث های اسطوره ای باشد که رابطه ی عاطفی و حسی ، بین انسانها در فراسوی ابعاد تاریخ برقرار می کند .

دخالت هنری انسان در جهان و هستی ، همسایگیهای زیادی با دخالت اسطوره ای انسان دارد .

اگر علم و کنکاتهای منطقی ، بعد عقلانی انسان جدا از اسطوره است ؛ هنر بعد عاطفی انسان عاشق اسطوره است . بر همین مناسبت

که آثار هنری اقوام بشری ، آمیزه‌ای از اساطیر است .
 به قول فرزانه‌ی قرن نوزدهم «هنریونان در واقع از اساطیر مایه
 میگیرد ... اساطیر مصر هرگز نمی‌توانست زیر بنا و یا قالب هنریونانی
 گردد ، پس لاجرم می‌بایستی اساطیری وجود می‌داشت . بنابراین
 هرگز يك توسعه و تحول اجتماعی بشمار نمی‌رود . چه توسعه و تحول
 اجتماعی از هر گونه رابطه‌ی اساطیری و اساطیری ساختن بر طبیعت دور
 است . و بدین سان از هنرمند تصویری مستقل از اسطوره و افسانه طلب
 میکند» (۶)

به عنوان خلاصه ، میتوان گفت که جهان بینی انسان پارینه-
 سنگی محتوای اساطیری داشته است .

در دوره نوسنگی با پیدائی زمینه‌های جدید اندیشگی مانند فلسفه ،
 دین ، اخلاق و ... که عموماً مبنائی «نعملی» داشته‌اند ، فعالیت‌های عاطفی
 انسان در مقوله‌ی هنر جریان مییابد .

گفتنی است که هنر و بویژه هنر و ستنائی ، بیش از سایر نمودهای
 فرهنگی ، با اسطوره در ارتباط می‌ماند .

با توجه به وجود چنین رابطه‌ای بین هنر و اساطیر است که
 ضرورت بررسی اساطیر جامعه‌ی ایرانی در تمام سطوح مطرح میشود .
 ادبیات ، خاصه شعر جامعه‌ی ایرانی در اشکال گونه‌گون خود ، منعکس
 کننده‌ی بسیاری از موضوعات اساطیریست که در تار و پود فرهنگ قومی

ما سرشته شده است .

«اسطوره و زبان»

زبان ، پدیده ایست اجتماعی که در جریان کارزایش و تکوین یافته است . تجربه های گونه گونه انسانی در زبان متبلور شده است .

به قول لوی اشتراوس «آدمی یعنی زبان و زبان یعنی جامعه» (۷)
انسان در جریان کار و در جریان توانمند تاریخ ، شناخت های خود را در واژگان جاودانه کرده و آنها را به نسلهای دیگر منتقل میکند .
هر واژه ، اشارهای به تجربه و شناختهای بشریست .

به قول پیروان فلسفه علمی «زبان تجسم مادی شعور» است .
مفهوم مادی زبان می رساند که زبان در رابطه با زیربنای جامعه ،
تکوین می یابد .

گفتنی است که تغییر و تکوین زبان با مناسبات مادی جامعه ،
به گونه ای خاص ، تجلی می یابد ؛ که آنرا از دیگر پدیده های روبنائی
چون آداب و رسوم و دولت و فرهنگ جدا میسازد .

زبان و ساخت دستوری آن ، منعکس کننده ی نسبت رابطه انسان
با سه مقوله ی «طبیعت» «جامعه» و «شعور» است .

حرکت عاطفی انسانها در هر دوره ی تاریخی ، حرکت عاطفی
انسانها در اشکال طبقاتی خود ، در زبان و ساخت دستوری آن متبلور

شده است .

شناخت زبان امریست مهم که می تواند پژوهشگر را به حقایق رهنمون شود که در تاریخهای تاریخی گم شده اند .

«هرواژه کهنه ای که در زبانی مانده باشد ، اثر گرانبهائی از گذشته ، از نسل های پیشین است . زبان نمایشگر اندیشه و نمودار زندگی انسانی است» (۸)

بسیاری از سنت ها و مراحل گونه گونه کار و اندیشه ی بشری در زبانها حفظ شده اند ، که هر کدام بیانگر وضعیتی خاص هستند . هر زبان ، قالبی خاص دارد که متناسب با هویت تاریخی انسانهای حوزه ی آن است .

گفتمنی است که کیفیت ساختمانی زبان ، یعنی نحوه ی قرار گرفتن واژگان و الگوهای دستوری ، تحت تأثیر شرایط تاریخی شکل گرفته و منعکس کنندگی شرایط عینی تکامل اجتماعی گروه انسانهاست . «سرخ پوستان داکوتا Dakoto به جای این که بگویند « من می باقم» می گویند « بافندگی به وسیله من» گویی انسان قلاب بافندگی است نه بافنده ای که با قلاب کار می کند» . (۸)

شناخت زبان يك قوم در جهات گونه گونه زبانی ، برای تحلیل اساطیر آنها ، ضروریست انکار ناپذیر .

پژوهنده باید بداند که در پشت هرواژه ، و کیفیت صوتی آن ،

مفاهیم گونه‌گون و حتی متضادی نهفته است .

تکیه کردن صرف پژوهنده به جنبه های رسمی زبان ، او را از بسیاری مفاهیم فرهنگی و سنتی واژه دور میسازد . برای تحلیل مفاهیم اسطوره‌ی زبان، شناخت زیست اجتماعی زبان و مشخص کردن مراحل گونه‌گون تکاملی زبان و نقش اقتصادی و فرهنگی آن امریست مهم .

بطور خلاصه می توان گفت : که در جامعه ابتدائی ، زبان نقشی چون «ابزار» داشته که انسان را در حیات اقتصادی و اجتماعی یاری میداده است .

درباورانسان ابتدائی ، زبان عاملی برای تحقق آرزوها و تسلط بر واقعیت بیرونی بوده است . بدین ترتیب زبان . در روند حیات اجتماعی انسان ، مفهومی جادوئی و افسون کننده داشته است . «چون جادو با همه فعالیت های انسان ابتدائی همراه است ، الفاظ نیز جنبه جادوئی دارند ... اعتقاد به جادوی لفظی و اهمیت عظیمی که زبان در زندگی انسان یافت ، سبب شد که انسان ابتدائی درباره قدرت زبان راه مبالغه سپارد و کراماتی افسانه‌ای به کلامه فی نفسه نسبت دهد (۹)

از اینجاست که دردستگاههای اساطیری بسیاری از اقوام ، کلام دارای منشائی آسمانی و راز گونه است .

به عنوان مثال می توان از آسمانی بودن «ودا» ها نزد هندوان و «گات» ها نزد زرتشتیان و تورات نزد یهودیان و دیگر حوزه های

فرهنگی خود نام برد .

در بسیاری از فرهنگها «کلمه» و «خدا» وحدت دارند . «ذات خدا را با نام او عینیت داده اند ، در مصر خدایی به نام « نه به ارتچر » Nebe-er-Tcher خود و جهان را با اظهار نام خویش آفرید. یکی دیگر از خدایان مصر ، (خرن Khern) یعنی «کلمه» نام دارد . در انجیل یوحنا آمده است که «در آغاز فقط کلمه بود ، و کلمه با خدا بود ، و در نظر مسیحیان قدیم ، عیسی چیزی نیست مگر کلمه‌ای که تجسد یافته است (۹)

طرز تلقی جادوئی زبان ، وحدت آن با خدا ، چنان بوده که کیفیت نامگذاری را تحت تأثیر قرار می داده است .

توده ایرانی - اسلامی معتقدند که گذاشتن اسم «امام» بروی کودکان، سبب پایداری و شفاعت امام در روز قیامت میشود . اینکه زبان شاعر را زبانی جادوئی و افسون کننده و شاعر را انسانی می دانند که با نیروهای آسمانی در رابطه است ، ادامه‌ی همان الگوهای اسطوره‌ی زبان است .

نقش جادوئی و عینی کلام ، چنان همه گستر بوده است که هنوز آثار آن ، با تغییراتی در فرهنگ جامعه‌ی ما و بسیاری از جوامع دیگر باقی مانده است .

در ایران «موقع گرفتن روغن بادام خانگی برای اینکه روغن بادام زیاد بشود زنها

از فراوانی سیلان مایع ها میگویند :

مثلاً میگویند سر کوچه یکنفر را کشتند خون آمد به چه فراوانی
یا سیل آمد بقدری آبش زیاد بود که خانه ها را خراب کرد و هر دفعه
آنها را فشار میدهند» (۲)

در فرهنگ مردم سیاهکل ، هرگاه کسی گاویا گوسفندی را برای
فروش به بازار بیاورد ، بهنگام معامله ، خریدار و فروشنده نباید اسم
گاویا گوسفند را ذکر کنند ، بل ، به جای گاویا گوسفند میگویند
درخت یا چنار و یا هر چیز دیگر. آنها معتقدند که اسم گاویا گوسفند،
هرگاه برده شود فوراً میمیرند .

این پوشیده شدن اسم حیوان ، احتمالاً ، ریشه در افسون زبانی
دارد که به موجب آن پنهان کردن نام اصلی و دانستن نام اصلی دشمن
به معنای پیروزی و شکست بود .

«به گمان اعضای قبیله تولام پو Tolampoo در جزیره سولاوسی
Svlawesi اگر نام کسی را ثبت کنیم ، می توانیم روح او را بر باییم»
و همچنین سرخ پوستان شمال آمریکا هم درباره اختفا و تغییر نام خود
مقررات و تشریفات غریبی داشتند (۹)

قدرت جادوئی زبان تا حدیست که می تواند روشن سازد چه
کسی سبب چشم زخم شده است .

در لرستان برای تشخیص هویت چشم زخم ، نام شخص مورد

نظر را روی تخم مرغ نوشته و به آن فشار میدهند . آنها معتقدند که با نوشتن اسم و مقدار کمی فشار، تخم مرغ می شکند و نام چشم زخم زنده معلوم میشود .

از این جنبه جادوئی کلام، برای دفع نیروهای ناهنجار و حیوانات وحشرات موزی استفاده هم میشود .

مردم ایران معتقدند که بـا گفتن «بسم الله» شیاطین دور میشوند . «جادوی لفظی در بین اعضای قبیله کانی کاس Kanikas چنان شدنی یافته است که به گمان آنان ، بـر وحشی را میتوان بـا گفتن کلمه شو Shoo از خود راند (۹)

در فرهنگ عامیانه ی لرستان ، مردم را اعتقاد اینستکه با گفتن کلمه ی «سیر» زنبور فرار میکند .



«اسطوره و تاریخ»

در نظامی از ارزشهای اساطیری ، «تاریخ» مقوله‌ی خاص و جدا از ارزشهای اسطوره‌ای نیست ، یعنی بزعم آنها تاریخ ، یعنی اسطوره و اسطوره یعنی تاریخ . بر همین مبناست که تاریخ هر قوم آغازی اسطوره‌ای دارد ، و بتدریج و در مسیر تکامل اجتماعی است که فاصله‌ی بین ارزشهای اسطوره‌ای و ارزشهای تاریخی پیدا میشود .

اصولا ، تاریخ ، در شکل‌بندیهای اقتصادی - اجتماعی قبل از بورژوازی ، فاقد اصول و بنیانی منطقی و علمی بوده است . تاریخ در ایندوره ها ، با الگوهای اسطوره‌ای - مذهبی به شدت در آمیخته است . هر نمود و حرکتی اقتصادی و اجتماعی ، به « مشیت الهی » نسبت داده میشود .

روشنفکران هر قوم ، با چارچوبی از اسلوبی مذهبی ، رویدادها را تبیین و توجیه و تفسیر میکنند . به لحاظ فلسفی و اجتماعی ، جامعه ، نه مقوله‌ی مادی و در «شدن» ابدی ، بل ، مضمونی «ایستا» دارد .

قدرت «فرد» و حدود شعاع عمل او ، به گونه‌ای غیر واقعی و حتی بریده از اوضاع و احوال زمانه ، و تواناییهای انسانی ، نشان داده میشود .

شکست، و پیروزی هر قوم، بستگی به شخصیت فردی خاص داشت، که در هر دوره‌ی تاریخی رسالتی آسمانی به او محول شده است. توجیه و تفسیر متافیزیکی «تاریخ» نه تنها به مسخ ارزشهای تاریخ می-انجامد، بل، نمیتواند حرکت توفنده تاریخ و حرکت قانونمندانه‌ی مادی جامعه را تبیین کند.

بارشدا بزار تولیدی و دگرگون شدن مناسبات تولیدی، و پیدائی طبقات جدید اجتماعی، همراه با تکامل «فرهنگ» و گرایشهای گونه‌گون اقتصادی - سیاسی، و نیز، رشد الگوهای «شک‌گرایانه» و واپسگرایی الگوهای «جزمی» و آزاد شدن انسان در انتخاب سرنوشت تاریخی، اعتقاد پیدا کردن به نیروهای پرتوان «مادی» و «فرهنگی»، انسان و... تحلیل تاریخی معنا و وضعیت جدید و منطقی به خود گرفت.

چنین بود که «... فکر تجربی و عقلی غربی، تاریخ را از اسطوره و افسانه جدا کرد و فقط «واقعیات» و قانون علیت را معتبر دانست. (۱۰)

بی‌گمان، پرچمدار این نگرش پویا، «ابن خلدون» است او در شکم قرون وسطی، در تحلیل پدیده‌های تاریخی، مقولاتی چون عوامل طبیعی علت و معلول، ضرورت پویشهای تاریخی، و بستگی رویدادهای تاریخی و در نهایت حرف قانون مادیت تاریخی را به کار برد.

اینهم گفتنی است که این جدائی، نه یکباره، بل، از مسیرهای

طولانی و متفاوتی گذر کرده است .

در مثل «ویکو» تکرار دوره های تاریخی را مطرح کرده . عقل گرایان (= راسیونالیست ها) به حرکت جامعه نزدیک شدند. ماده گرایان مکانیستی ، در طبیعت به وجود قوانین رسیدند ولی در تبیین آن ، به علت نداشتن درك تکاملی از «جهان» و «انسان» به وجود اراده ی لاهوتی معتقد شدند .

در توجیه و تفسیر اینان نه «احتمال» وجود داشت و نه خلاقیت آگاهانه ی انسان . چنین بود که با تمام پیشرفتهائی که ایندسته در اندیشه ها خلق کردند ، سرانجام سر از تقدیر گرایی در آوردند . ولتر ، روسو ، لاک ، تولاندو ... اراده ی «خدا» را در جامعه و طبیعت محدود به خلق قانون کردند .

و این چیزی بود که بایمنش های دینی که اراده ی خدا را در تمامیت ارکان و رویداد های اجتماعی و طبیعت دخالت می داند منافات داشت . به قول فرزانه ی قرن نوزدهم «دئیسم عصر مذکور چیزی جز وسیله رهایی و دور شدن از مذهب نبود . (۱۱)

در این میان «هگل» مفهوم «روح مطلق (= خدا) را با تاریخ دوباره نزدیک کرد و حرکت عقلانی جامعه (= تاریخ) را تجلی روح مطلق انگاشت .

از دید هگل ، روح مطلق در روح ملی ملتی در دوره ی خاص

تجلی می یابد . بدین ترتیب «ملت گرائی» و «دولت گرائی» و «قهرمان گرائی» معنای روحانی و قانونی و اخلاقی به خود میگیرد .

در این دوره ، «قهرمان گرائی» فصل مشترك همه‌ی مكاتبی است که درباره‌ی تاریخ و رابطه‌ی آن با انسان پژوهش میکنند . به خوبی دیده میشود که اندیشه های «فردگرایانه» و اعتقاد به افراد برگزیده ، تاریخ را با تمام پیشرفتهائی که در این زمینه شده ، به سوی مفاهیم ضد علمی و ندیده گرفتن مراحل رشد تاریخی و نیروی پرتوان و لایزال «خلق» ها میکشانند .

در قرن نوزدهم، اما، به دلیل رشد نیروهای تولیدی بورژوازی ، ورشد تضادهای درونی سرمایه سالاری ، و گسترش اندیشه های ضد بورژوازی ، و تکامل کمی و کیفی طبقه‌ی پرولتاریا، و اعتقاد به ضرورت تولید اجتماعی و نفی ارزشهای فردگرایانه اقتصادی و اجتماعی بورژوازی، و نیز ، طوفان دوران ساز رویدادهائی چون ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ و جریان (کمون پاریس) و... تاریخ با بینشی علمی در شبکه‌ای از فلسفه علمی نقاوی شد.

در این مرحله است که «تاریخ» و «شخصیت» بر مبنای منطق علمی «دیالکتیک» قرار گرفت.

در این مشرب ، در عین ارزش نهادن به پراتیک (: عمل اجتماعی) فردی و در معنایی وسیعتر «انسان» حرکت قانونمندانهای جامعه در سطوح

اقتصادی و فرهنگی ، شناخته میشود و تکامل می یابد . و براستی ، تنها تحلیل پژوهشگران راستین فلسفه علمی بود ، که تاریخ را به عنوان مقوله‌ی علمی ، از هر نوع پندار بافی جدا کرد .

بهر حال ، در جهان بینی اسطوره‌ای ، تاریخ با اسطوره در آمیخته است . شخصیت های اساطیری در حرکت زیست اجتماعی خود ، گاه تغییر شکل یافته اند ، و زمانی مرز اسطوره را شکسته و پا به دنیای واقعیت (= تاریخ) گذاشته اند .

مانند افراسیاب اوستا و افراسیاب شاهنامه ، و کی کاووس اوستا و شاهنامه .

زمانی هم مرز واقعیات را شکسته و در فضای شورانگیز اسطوره بلبه شده اند .

بی شک این «دگرگونی» بر کنار از محتوای اقتصادی - اجتماعی نبوده است . در فرهنگ ایرانی - اسلامی اعتقاد بر اینست که «شمر بشکل سنگ چهارچشمی است که پیوسته دنبال آب میدود و از دور بنظرش سراب میآید ولی هرچه میدود به آب نمیرسد چون در کربلا آب را مضایقه کرد ... خنجر شمر در زیر زمین است و روزهای عاشورا از آن خون میچکد» (۲)

به خوبی روشن است که «شمر» بعنوان مفهومی تاریخی ، در حرکت توفنده تاریخ معنایی اسطوره‌ای پیدا کرده است.

«کویاجی» در تحلیل «اژی دهاک» و رابطه آن با پادشاهان ماد مینویسد «افسانه دهاک، آمیزه‌ای است از اساطیر و تاریخ و از این رو در خاطر آدمیان موقع ویژه‌ای پیدا کرده است ... باید پذیرفت که بخشی از این افسانه‌ها به سبب رفتار «دیو کس» برگرد شخصیت او فراهم آمده است، اما قسمت عمده آنها ناشی از خوی وحشیانه نبیره او «آستیاگ» بوده و گناهان او گریبانگیر نیای وی «دیو کس» (= دهاک) شده است. (۱۲) اصولاً بین اسطوره و تاریخ، در مساله‌ی «قهرمان» یک رابطه‌ی بسیار ظریف وجود دارد.

قهرمان‌گرایی، اصولاً ریشه در ناهنجاری شرایط اجتماعی دارد. یعنی وقتی شرایط اقتصادی - اجتماعی یک جامعه نه بر اصل بر آوردن نیازهای راستین انسانی، بل، بازدارنده و سنگ شده از طرفی؛ و زبونی انسانها برای «تغییر» دادن بافت اجتماعی از طرف دیگر باشد، انسانها دست به آفرینش اساطیری میزنند که «دوباره‌گوی» (= ظین) تمامت آرزوهای سرکوفته و زخمی است.

در مثل، «حسین» بزرگ تاریخ، یعنی همان راد مردی که با بینشی انسان‌گرا در نبرد با اربابان زور و نامردی و نامردمی، شهید میشود و فریاد زخمی‌اش در رگان بی انتهای تساریخ صدا میکند، و درختی میشود بتمامی فریاد، بعد ها، آری، بعد ها در ذهنیت اقشار فقیر جامعه خاصه، اقشار ستم‌دیده ایرانی قهرمانی میشود اسطوره‌ی که منعکس‌کننده‌ی

تمامت آروزهای گم و گور شده است .

خلق اسطوره های قهرمانی ، از سر نیاز است ، و بی گمان نیاز اقتصادی قاطع ترین عامل برای خلق چنان اساطیر است بدین ترتیب ، می بینیم که اساطیر ، در جریان زندگی یکسان نمانده و در هر عصر و زمانه ای ، با کیفیت زمینه ای عینی جامعه ، گاهی حضور می یابند به تمامی و گاهی به فراموشی کشیده میشوند .

«نی چه» میگوید : افکار و تمایلات سقراط موجب مرگ اساطیر شد (۱۲) . بی گمان اگر کوشش (سقراط) را بدون در نظر گرفتن شرایط عینی و دیگر نیروهای انسانی متمایل به اندیشه سقراط ، در نظر بگیریم حرف «نی چه» پوچ است .

بهر حال ، مهمترین این « دگرگونی » هارا میتوان در دوره «تراژدی» یونان ملاحظه کرد .

در مثل « ادیپوس » که موجودی طرد شده بود ، بعد ها ، که ارزشهای اجتماعی - اقتصادی جامعه ثبوت خود را ازدست میدهند ، و یا دست کم در حال جابجائیند در نمایشنامه «سوفوکلس» موجودی میشود بیگناه .

چرا که «هستی» او توسط «خدایان» قبل از آنکه به دنیا بیاید رقم زده شده است .

«اسطوره و علم»

حضور انسان در جهان ، بر خلاف حیوانات ، حضور بیست آگاهانه . جهان همانقدر که در تغییر انسان نقش دارد ، در جهتی دیگر ، از «کار» انسان دگرگون میشود .

به بیان دیگر ، بین «انسان» و «جهان» يك رابطه متقابل «دیالکتیکی» وجود دارد .

گسترش مقوله‌ی «شناخت» در روند تکاملی کاروتکوین اشکال بالنده‌ی «مبادله» بیانگر خصلت مادی شعور است .

ذهن ، بر خلاف پندار گرایان رنگا رنگ ، دارای حد عملی تاریخیست ، که انعکاس تلاشهای مادی تاریخ اجتماعی انسانهاست . محتوای عملی و تاریخی ذهن ، عنصر اساسی در تبیین رابطه‌ای انسان و جهانست . هر نوع بینشی که خصلت تاریخی «شعور» و ضرورتاً ، خصلت تاریخی اشکال شعور را نادیده انگارد ، تیرد تاریکی انداختن و آرزوی سجاده بروی آب پهن کردنست .

اشکال شعور ، و گونه‌های عینی آن ، در رابطه با تولید اجتماعی ، هویت پیدا میکند .

از این نظر ، انسان دارای مفهومیت تاریخی ، که در دوره‌های گونه‌گون تاریخی هویت و تعریفی خاص را پذیراست .

حرکت اشکال متفاوت «شعور» به لحاظ محتوی و اسلوب ،

گذار از «بی‌نظمی» به سوی «نظم» است .

روشن‌تر بگوییم ، اشکال شعور با رشد تکاملی نیروهای مادی جامعه از «بی‌شکلی» بسوی «شکلپذیری» در حرکت است . انسان در گذرگاه تاریخ ، تجربه‌های گونه‌گون و منطقی می‌آموزد ، که وادار به نظم‌نگری میشود .

بنابر این نمیتوان با «لوی‌اشتراوس» ها موافق بود که خصلت تاریخی ذهن و شناخت بشری و قوانین حاکم بر آنرا ندیده میگیرند و می‌پندارند که شناخت انسان معاصر با انسانهای عهد «پارینه‌سنگی» همسنگ و در یک ردیف قرار دارد .

بی‌شک ، سرود بازگشت به طبیعت ، برای نفی ارزشهای «تمدن» ماهیتی ضد تاریخی دارد .

و همچنین باید بگوئیم که نفی الگوهای نژادپرستانه مثلاً بورژوازی ، از اینراه بیهوده و ضد تاریخی و ضد تکامل است .

مقوله‌ی علم و فلسفه ، مثل هر پدیده‌ی شعوری دیگر ، نمیتواند بریده از ساخت اقتصادی هر دوره ارزیابی شود .

در دوره‌های نخستین ، میراث‌های علمی و فرهنگی ، در چارچوبه‌ی تنگ مناسبات کلانی و عشیرتی ، پویش کمتری را دارا بود . این امر ، البته معلول پائین بودن سطح رشد ابزار و نظام تولیدی بود . بی‌آنکه ، بر آن باشیم ، چون اقتصاد پرستان جزمی ، تا نقش

شکوفانی «فرهنگ» را در روند اقتصاد نادیده انگاریم ، باید بگوئیم که حرکت تکاملی اقتصاد ، ایستائی و پویائی مناسبات و روابط تولیدی و اجتماعی و فرهنگی را سبب میشود .

بی شک شرایط جغرافیائی در شکل فرهنگها عموماً و اساطیر خصوصاً - دست کم برای بشر اولیه - تأثیر مهمی داشته است .

«هردر» میگوید : حالانهمیدم چرا یونانیان افسانه های مربوط به دریا ، مصریان افسانه های مربوط به خشکی دارند . مدیترانه پر آفتاب بدون شك نوع شعری بوجود می آورده که با شعر منطقه مه آلود بالتیک فرق داشته است . (۳)

حال که از تأثیر شرایط جغرافیائی حرف به میان آمد باید بگوئیم ، که بزعم ما ، عوامل جغرافیائی نه تعیین کننده ، بل ، تنها یکی از عوامل تکامل تاریخی است .

از طرفی باید دانست که با رشد ابزار تولیدی و تکامل تاریخی ، نقش عوامل جغرافیائی محدود میشود . و این میرساند که برداشت حضرات جغرافیا گرایان ، از مقولات تاریخی و اجتماعی کار کردی محدود دارد .

مقولات و دیدگاههای علمی ، پا به پای رشد نیروهای مولده و سطح تکاملی مبادله و توزیع ثروت اجتماعی ، گسترش یافته اند . با گسترش نیروهای مولده ، انسان با پدیده ها و اشیاء متفاوتی برخورد

می کرده که مجبور به استفاده عملی از آنها بوده است . همین ضرورت اقتصادی ، باعث شناخت قوانین و نیروهائی شد که حاکم بر جامعه و طبیعت بود .

چنین شناختی ، اما ، به دلیل کارکرد محدود ابزار تولیدی ، و مناسبات تولیدی ، نمیتوانست جهانشمول شود .

و هم از اینروست ، که در دوره ی «بردگی» و «فئودالی» بینش های اسطوره ای حفظ و یا با مختصر تغییری به حیات اجتماعی خود ادامه میدهند .

با رشد سریع ابزار تولیدی و دست یابی انسان به مسائل جدید ، و جایگزین شدن روشهای جدید تحقیق و تتبع ، و گسترش بینشهای بالنده ی مادی ، و گشودن راز قوانین حاکم بر طبیعت و جامعه و گسترش اندیشه انسان گرایی مادی ، توجیه و تفسیرهای اسطوره ای از نمود های طبیعی و اجتماعی رنگ باختند و جای خود را به توجیه و تفسیرهای مادی و منطقی سپردند .

انسان علمی ، چه رنجهائی کشید تا بتوانست سلطه ی تفکرات اسطوره ای را که ریشه در تار و پود مبراث های فرهنگی و قومی داشت از بین ببرد .

در اینجا سعی میکنیم پاره ای از اسطوره های مربوط به عوامل طبیعی را بیاوریم .

۱- خسوف و کسوف :

در فرهنگ اعتقادی ایران ، ایندو پدیده ، ناشی از زورمندی «اژدها» نیست که برای ، رماندنش بایستی بهنگام ظاهر شدن بروی بامهارفت و مشربه و طاس را بصدا در آورد .

۲- چگونگی قرار گرفتن زمین :

در اساطیر هندی آمده است که : جهان بر پشت فیل و فیل بر پشت لاک پشت استقرار دارد (۱۴)

ایرانیان معتقدند که زمین روی شاخ گاو و بر پشت ماهی قرار گرفته است .

۳- قوس و قزح :

صادق هدایت به نقل از ابوریحان بیرونی مینویسد : « هندیان قوس و قزح را کمان «اندرا» Indra رئیس میدانستند. (۲)

۴- باران :

در فرهنگ اسلامی آمده است که : با هر قطره باران يك فرشته همراه است ملکی در آسمان است که هزار دست دارد و هر دستی هزار هزار انگشت و آن ملك مأمور شمردن چکه های باران است (۲)

۵- ماه :

در فرهنگ اسلامی آمده است که «... پس جبرئیل را فرمود تا پری بر روی ماه مالید ... آن اثر سیاهی که بر روی ماه است اثر پری

جبرئیل است .. (۱۵)

ع- باد :

در میتولوژی یونان ، باد خرناسه «زئوس» است بهنگامی که بر بلندیهای «المپ» به خواب رفته است .

در اساطیر ایرانی ، باد نیروئیست اهریمنی که «گرشاسب» با او جدال میکند و سرانجام بر او پیروز میشود .

در میتولوژی چین آمده است که «فتی-لین» دیو باد و دستان اهریمنی او در سرزمین جنوب توفانها و بادهای سختی برانگیختند. شاهنشاه «یاثو» به «سین - پی» کماندار خدایی فرمان داد تا آن دیو تباهاکار را بر سر عقل آورد . «پی» تیری به سوی دیو باد پرتاب کرد و سینه‌ی او را زخمی ساخت و تیر دیگری بر زانو‌ی او فرو کوفت و او را ناگزیر ساخت که سر تسلیم فرو آورد و از او قول گرفت که کارهای اهریمنی و زیانبار خویش را فرو بگذارد» (۱۲)



«اسطوره - فلسفه - اخلاق»

انسان در هر مرحله از تکامل اقتصادی ، جهان بینی خاصی به خود و جهان پیدا میکرده است. چرا که با تغییر ابزار، نه تنها روابط تولیدی دگرگونه میشود ، بل ، روابط اجتماعی و فرهنگی هم .

کیفیت نگرش به « جهان » و « خود » هم رگه ایست از روابط تولیدی و اجتماعی. شکل انتزاعی آن، بی گمان ، مربوط به دوره ایست که اقتصاد کشاورزی جایگزین اقتصاد گرد آوری خوراک و شکار شده است . چرا که انسان در مرحله ی جمع آوری خوراک و شکار، دائماً در حرکت بوده و در نتیجه نمی توانسته به گونه ی انتزاعی، دست به توجیه جهان بزند . از سوی دیگر «انتزاعی نگریستن» هستی، مستلزم پیشرفتی وسیع در روند مقوله ی «شناخت» است . که این ویژگی بیشتر با مرحله ی کشاورزی انطباق دارد تا مرحله ی شکار در مرحله نوسنگی Neolithic اما ، به علت تولید کشاورزی که دستاوردش ساکن شدن در جایی و داشتن وقت اضافی نسبی بوده است ، توانست « از حالت مصرف کنندگی در آمده وبا تجربه هائی که اندوخته بود دست به تولید زند وبا اهلی کردن بعضی حیوانات و استفاده کردن از آنها در تولید کشاورزی ، پدید آور نهاد های اجتماعی جدیدی

گردد» (۱۶)

هر ابزار تولیدی ، بی گمان ، مناسبات تولیدی و اجتماعی خاصی را می پذیرد . در این مرحله - تولید کشاورزی - دگرگونیهای در بافت جامعه به وجود آمد . «جامعه‌ی یکدست عصر پارینه سنگی به طبقات و اقشار تقسیم شد و بهره کشی انسان از انسان معلول این عصر است (۱۶)

اگر ویژگی فرهنگی گذشته وحدت گرایی بود ، در مرحله‌ی جدید دو گرایی (= دو الیسم) پیدا شد .

در نتیجه انسان جهان را پر از اشباح پنداشت ؛ اشباحی که در مراحل بعدی پویائی تاریخ ، هر لحظه رنگ طبیعی خود را باخته و در مفاهیم گنگ و مبهم «ذهنی» معانی گونه گونی گرفتند .

در عصر نو سنگی با پیدائی اضافه تولید ، برخی از خانواده ها ثروتمند میشوند و در روندی وسیعتر ، طبقات اجتماعی به وجود می آیند . در این دوره از تاریخ است که «دولت» و «اندیشه های دینی» به وجود می آید و مذهب جهان بینی طبقه‌ی زورمند جامعه میشود . از اندیشه های دینی ، برای حفظ روابط اقتصادی و اجتماعی موجود استفاده میشود . نابرابری طبقاتی و دولت ، هر دو ، حقانیت ایدئولوژیک خود را در مذهب میابند (۱۷)

به خوبی روشن است که نهاد های اجتماعی - فلسفی ریشه در

چگونگی اقتصاد دارد .

«لوشمن» ها که تقریباً مانند پارینه سنگی ها قبیله ای زیست میکنند و شالوده اقتصادیشان - اگر بشود شالوده گفت - از راه شکار است ، نه بروح معتقدند و نه اهل همکاری اجتماعی اند . تنها به سحر و جادوگری سخت پای بندند و هنر آنها هنر زیست نزدیک به طبیعت گرایی (NaturaJism) برعکس می بینیم که در ساحل غربی افریقا ، سیاهان که کشاورزند و در دهکده ها به صورت اجتماعی زیست میکنند ، به جان گرایی اعتقاد دارند و هنرشان قراردادی و تجریدی میباشد (۱۶)

انسان ابتدائی ، با آن شیوه ی تولید و آن فرهنگ خاص ، معتقد بوده است که «روان امری مادی است و باطنی مادی دارد و فرق آن با جهان ظاهر در ویژگی سرشت و لطافت وجود آن است . نهادن غذا در گورها یا بر سفره های مردگان و بر بامها ، برای روان نیاکان ، نموداری از این اعتقاد است (۱۸)

در هند «دستگاه جامعه بسته «وارنار» (Varna) و بعد از آن «کاست» (Cast) نمایانگر «ساخت» (Structure) طبقاتی اولیه جامعه هند باستان است . مذهب میتولوژی گسترده ترین و پُر جاذبه ترین جهان بینی ای بود که در زندگی توده خلاق در جامعه باستانی اهمیت زیادی داشت» (۱۹)

بنابراین شناخت اساطیر نه چیز زیست پرت و پلا و سرگرم کننده ،

که راهیست برای بررسی مفهوم حضور انسان در جهان. به عبارت دیگر، کندو کاو علمی اساطیر انسان را به فراخنای حرکت تاریخی جامعه رسانده و جنبه های مختلف حیات اجتماعی چون رقص، شعر، نقاشی، دین و... را از اعماق تاریخ و غبار گرفته ی زمان، بزمینه ی روشنی آگاهی میکشاند.

چه، هرملتی را سروده ها و قصه هائیت هم شکل آرزوهایش. و اساطیر سرشار از تمات آرزوهای بشریت.

بافت اساطیر، در ضمن میرساند که الگوهای اخلاقی و ارزشهای اجتماعی، چگونه در بستری از «زمان» و «مکان» متفاوت بوده و بطور کلی پیام رسان چه نوع اخلاق و چه نوع بینشی بوده اند.

بهر سرانجام، ما میتوانیم در محتوی اساطیر، به خطوطی اخلاقی برسیم. «گذشته از کوشش هایی که در آن ایام برای بیان منشاء عالم بکار رفته، اساطیر شامل قیدها و اطلاعاتی هستند از قبیل سرگذشت «پنلوپ» که نمونه ی وفا داری محسوب میشود (۱۳)

آیا پرواز کیکاوس به آسمان، پیام آور غرور و خود خواهی برخی از انسانها نیست..؟

بی گمان، محتوی اساطیر، سرشار از معانی اخلاقی است که به گونه ای رمز مانند، در فرهنگ هر قوم متجلی شده است.

بدین ترتیب، علم و دین و فلسفه و هنر و اخلاق، ناگزیر در

مراحل اولیه ، ریشه در بینش های اسطوره‌ای داشته‌اند .
تحقیق در بینش فلسفی «فیساغوریان» و «افلاطون» نشان دهنده‌ی
پیوند عمیق فلسفه با مذهب اسطوره‌ای « ارفئوس » در یونان قدیم
است .

چه ، پیروان مذهب ارفئوس جسم را زندان و مسکن موقت
روح میدانستند و معتقد بودند که پس از مرگ، روح بشر همچنان وجود
دارد ، اما ، برای پاک شدن از پلشتی متحمل دگردیسی میشود .. (۱۹)
که می بینیم این «دگردیسی» نه تنها در فرهنگ یونانی ، بل ، به
صورتی کاملتر در بینش میتولوژی - مذهبی هندیان هم مطرح شده
است . و همین گونه است عقیده مصریان قدیم باینکه روح پس از مرگ
زنده میشود و چون مرحله‌ی حیات ، احتیاج به خوراک و پوشاک و دیگر
و مسائل زندگی دارد .

میتولوژی هند ، دارای چنان غنا و عمقی بوده است که بیشتر
مکتبهای مذهبی - فلسفی قرون بعد را تحت تأثیر قرار داده است .
«بیشتر نظام های فلسفی و اخلاقی هند منجمله بودیسم و جائینیسم
با وجود بی باوری نسبت به وداها ، از سه اصل مورد بحث (سانسارا -
موکشا - کارما) تأثیر گرفته‌اند» (۲۰)

الگوی اسطوره‌ای بازگشت ارواح به دنیای مادی ، دورنمایه‌ی

«نیروانا»ی بودیسم می‌باشد .

جاودانگی روح ، که بافت بنیادی بینش های پندارگرایی فلسفی را تشکیل میدهد ، ریشه در جان‌گرایی (= آنیمسم) اسطوره‌ی ابتدائی دارد . که به موجب آن همه چیز در جهان را دارای روح میدانستند . «سیمرغ» در فرهنگ اسلامی که از «آزادی» انسان طرفداری میکند ، سرانجام طرفدار الگوهای فانیستی (= تقدیرگرایی) میشود .

داستان اسطوره‌ی «ایوب» در فرهنگ اسلامی - عبری خاستگاه بیشترین الگوهای فلسفی جبرگونه و نفی قدرت و اراده انسانست .

ایوب ، در واقع ، طرح کلی انسانیت که هیچگونه اراده‌ای از خود ندارد و هر نوع حرکتی را «خوب» تلقی میکند . چرا که در شأن او نیست در باره‌ی چند و چون حوادث و رویدادها پرس و جوئی کند .

اسطوره‌ی «آدم» در فرهنگ اسلامی - عبری - مسیحی ، بیانگر خواری و پستی و ناهنجاری «تجربه» های فردیست .

بهر حال ، اگر قبول کنیم که شناخت اسطوره‌ای «جهان» و «انسان» نقطه آغازین بینش های فلسفی و دینی است ، باید گفت که نخستین انگاره های فلسفی و دینی ، نه کاملاً آزاد ، که عمیقاً با اساطیر آمیخته بوده‌اند .

تفکر فلسفی ، اما ، در پروسه تکاملی خود ، در جریان دینامیسم تاریخ ، ابعاد آزادتری به خود گرفته است .

«مبانی تجربی اسطوره»

عناصر ساختمانی اسطوره ، در رابطه با هم به سوی هدفی در حرکت اند که غایت هر اسطوره است .

جمع بندی چنین هدفهائی ، به خوبی مشخص میکند که يك قوم «جهان» و «انسان» را چگونه توجیه و تفسیر میکرده و در چه مرحله از رشد تکاملی جامعه بوده اند.

مبانی عناصر هر اسطوره ، تجربی است . از این نظر تحلیل اشیاء در اساطیر ، میتواند روشنگر بسیاری از وسائل تولیدی و حوزهی فرهنگی انسانها باشد .

مساله تنهادر حوزهی وسائل تولیدی نیست، بل ، بسیاری از وسائل مصرفی ، اشارتی به توانائیهای انسان هم میباشد. از سوی دیگر، نمیتوان انتظار داشت انسانهایی که هیچگونه رابطه ای-عینی و ذهنی- با مثلاً «آهن» نداشته اند در اساطیرشان از آهن نام برده شود . چه ، اساطیر بازتاب زندگی انسانها است . تمام دانستنیهای انسان اسطوره ای در «جهان بینی» اساطیری اش نهفته است .

دانستنیهای دریائی یونانیان ، شناخت مصریان از رود نیل ، شناخت و تجربه ی انسان ایرانی از «البرز کوه» و دریاچه خزر و ... همگی در اساطیرشان نهفته است .

هر يك از اشیاء در نظام اساطیری ، بنیانگر کشف و رابطه انسان

با آن ، ورشد ابزار تولیدی و تکامل «کار» اوست .
اشیاء و ابزارها برحسب کیفیت نقش مادی و فرهنگی که با
جامعه‌ی انسانی داشته‌اند هویتی دیگر هم پیدا کرده‌اند .

به قول «ادموند لیچ» «در اصطلاح اساطیر کهن و ابتدائی که
نیازی به در گیر شدن با هیاهوی روزگار صنعتی ما نداشت صدای بلند
همیشه مختص خدایان است . خواننده‌ای که این سخن را نامعقول می‌یابد
باید به یاد داشته باشد که حتی در معاد شناسی مسیحی ، پایان هر چیز
در روز رستاخیز با صدای شیپور (نفخه‌ صور) اعلام خواهد شد و تا
روزگاران اخیر صدای ناقوس کلیساها بلند ترین صدائی بود که گوش
افراد عادی را می‌آزرده» (۷) .

به عبارت دیگر، میتوان مساله را چنین تفسیر کرد که نقش اساسی
«شیپور» در قیامت شناسی (= اسکاتولوژی) فرهنگ عبری- مسیحی-
اسلامی و معنا و نقش اسطوره‌ی آن، رابطه‌ی مستقیم با ساختمان اجتماعی
انسانهای حوزه خود داشته‌است . شیپور وسیله‌ای قطعاً تنها وسیله‌ای
بوده که میتوانسته صدا را سریعتر و بلند تر از هر چیز برساند . و همین
نقش اقتصادی- اجتماعی آن سبب هویت اسطوره‌ای آن شده‌است .

چنین است که «شیپور» بتدریج در همه‌ی تشکیلات سیاسی -
نظامی ادامه پیدا کرده ؛ و هنوز در تشکیلات نظامی معاصر، با وجود
ابزار تکامل یافته تر، به خاطر حفظ «سنت» از آن استفاده میشود .

بی‌گمان، در آن روزها اگر بجای «شیپور» وسیله دیگری بود، شیپور در معاد شناسی نمیتوانست چنین نقشی داشته باشد بر این مبنا، میتوان در هر اسطوره به تحلیل نشست. و خطوطی کلی از حرکت اشکال مادی جامعه را بیرون کشید.

درمثل، اسطوره فرود آمدن «آدم» و «حوا» در فرهنگ اسلامی، میتواند اشاره بسه دوره زندگی به شرح ذیل باشد:

۱- مرحله‌ی شکار:

«... اما «حوا» چون گرسنه شد حق تعالی ماهی را بر لب دریا پیش آن افکند حوا برگرفت و بر سنگی تافته در آفتاب نهاد تا بریان شد و بخورد ... (۱۵)

۲- دوره‌ی کشتکاری:

«یکذره گندم بدست جبرئیل فرستاد و آدم را فرمود تا این را بکار که خورش تو و فرزندان تو از این خواهد بود و اینرا بکار تا بروید و دستاس کن تا آرد شود و خمیر گردد .. (۱۵)

۳- کشاورزی تکامل یافته و پیدائی مس و آهن:

«... روزی جبرئیل سلام بیاورد و پاره‌ آهن آورده ... پس جبرئیل آن را آهنگری بیاموخت. جبرئیل او را برزگری بیاموخت و آلت برزگری راست کرد و جفت گاو از بهشت بیرون آورد ...» (۱۵)

خطوط اجتماعی اسطوره سلیمان چنین است :

۱- چند همسری polygamy

«سلیمان دارای ۳۰۰ زن میباشد .

۲- بردگی :

سلیمان را ۷۰۰ کنیز بود

۳- تکامل صیقل کاری :

«تخت سلیمان دارای ۱۲ هزار کرسی سیمین از جانب چپ و ۱۲

هزار کرسی بلورین در پیش تخت و ۱۲ هزار کرسی آهن و فولاد در پس

تخت و... (۱۵)

۴- رشد مناسبات و تشکیلات سیاسی .. مرغان را بجاسوسی معین

نمود و منهایان او مرغان بودند و هر چه در عالم رفتی خبر آوردندش ...

(۱۵) . که یاد آور چشم و گوش شاه در عهد داریوش میباشد .

با كمك از عناصر همین اسطوره ، مشخص میشود که اسطوره‌ی

سلیمان قدمت زیادی ندارد و ساخته و پرداخته‌ی انسان‌هایست که بعد از

عصر فلز می زیسته‌اند .



«فصل دوم»

«موضوعات اساطیری»

«تبارخدائی»

تبار انسها را تبار خدائی پنداشتن ، و نه پنداشتن ، که اعتقاد داشتن است .

در میتولوژی یونان «هرکول» و «اولیس» تباری خدائی دارند . در میتولوژی آشور- بابل «گیل گمش» نیمه خدا ، نیمه انسانست . در شاخه های گونه گون مسیحیت ، تبار مسیح ، تباری خداگونه است . در مثل «نسطوریان» معتقدند که مسیح دارای دوجنبه ای انسانی و خدائیت ؛ که بطور جداگانه ونسبی در مسیح وجود دارد .

شاخه «بعقوبیان» برعکس معتقد به وحدت دوجنبه ای بشری و خدائی مسیح هستند . اینان بیشترین اهمیت را به جنبه های «لاهوئی»

میدهند و برای جنبه های «ناسوتی» اهمیت زیادی قائل نیستند .

تبارخدائی ، تنها در حوزه مسحیت نیست ، بل ، در بسیاری از فرق اسلامی هم دیده میشود .

در مثل ، در شاخه های گونه گون تشیع ، این ویژگی وجود دارد . تا جائیکه میتوان گفت : فصل مشترك تمامی فرق «غلات» اعتقاد به الوهیت علی و خاندان اوست .

تحلیل این مساله به لحاظ شرایط تاریخی و اجتماعی ، و بویژه ، همسایگی آنها با فرهنگ مسیحی و یونانی در حوصله ی این مقال نیست . و تنها برای نمونه به پاره ی از این فصل مشترکها اشاره میکنیم .

پیروان شاخه ی «خطابیه» برای «علی» و امام جعفر صادق جنبه های الوهیت قائل هستند .

در نزد فرقه «دروزان» که شاخه انشعابی اسماعیلیان است ، خلفای فاطمی دارای جنبه های خدائی میباشند .

پیروان «نصیربان» که از شیعه امامیه جدا شده اند ، معتقد به حلول روح خدا در پیامبران ، بویژه پیامبر اسلام و علی و سلمان فارسی هستند . و سه حرف (م - ع - س) سه پایه ی تثلیث دستکاه اندیشگی آنهاست . فرقه ی «حروفیان» برای آدمی و بویژه پیامبران و رهبران دینی ، جنبه های خدائی قائل هستند .

اهل حق ، حتی ، معتقدند که «علی» در ازل وجود داشته و با خدا

پیوستگی داشته است . این گروه علی را تجسمی از خدا میدانند .
 این ویژگی ها ، در تحلیل نهائی سبب شده تا عده ای از پژوهندگان ،
 مفهوم خدایان را بازتاب شخصیت قهرمانان زمینی و نیاکان بدانند .
 مانند «فره وشی» هادر آئین زرتشتی . (۲۱)

فروید هم مفهوم «خدا» را در مسیحیت انعکاس از شخصیت «پدر»
 می داند (۲۲)

«روژه باستید» میگوید : مطالعه در معتقدات و طرز تفکر اقوام
 ابتدائی و حتی در تمدنهای ازمنه گذشته روشن مینماید که سرگذشت و
 حوادث و کارهای ارباب انواع ، به افسانه های مربوط به قهرمانان
 گذشته آمیخته است و به عبارت دیگر میان ارباب انواع آسمانی و قهرمانان
 زمینی ، فاصله و تمایز زیادی وجود ندارد و غالباً قهرمانان فرزندان قوای
 مافوق الطبیعه و یا در ارتباط نزدیک با آنها هستند و پس از مرگ بسه گروه
 ارباب انواع جاودانی می پیوندند و خود موضوع پرستش و یا عبادت
 میگردند (۲)

مهرداد بهارمینویسد : بیشتر می توان احتمال داد که در آغاز ،
 تنها دلاوران و پرهیزگاران یا بهتر بگوئیم اشراف و بزرگان دارای
 «فره وشی» بوده اند و توده مردم از داشتن آن محروم بوده اند و تنها در
 دورانهای تازه تر است که قشرهای دیگر نیز صاحب «فروهر»
 شده اند (۱۸)

«فروهر» روان انسانهاست که به آنها مرتبه‌ی ویژه می‌دهد . آنچه در «اوستا» مشخص می‌شود اینست که فروهر مخصوص پارسایان و انسانهای پاک‌دین است . هرچند احساس می‌شود که قوم ایرانی دارای فروهر است ، اما ، در اوستا بارها به فروهر انسانهای پاک‌دین سرزمینهای دیگر هم اشاره رفته و از آنها ستایش شده است .

در بخش هائی از اوستا از فروهر آتش و آسمان و آب هم سخن به میان آمده است . «امشاسپندان» و «اهورا» هم دارای فروهر هستند .

جوهر فروهر ، چنان شکوهمند است که یارمند اهورا در خلقت آسمان و زمین و گسترش الگوهای راستی در پهنه‌ی زمین است . در فروردین یشت ، حد این «یارمندی» چنانست که اهورا اعتراف میکند که اگر یاری فروهرها نبود زمین از آن دروغ می‌گردید .

در جهان بینی زرتشتی ، فروهرها ، کارهائی چون «ایزدان» می‌کنند . در جنگها یاری ده و در تنگناهای زندگی ، فریاد رس انسان می‌باشند.

تصویری که از آنها بدست داده میشود رساننده‌ی رابطه‌ی «فروهر»

ها با حیات زمین است

در فروردین یشت بند ۶۷- کرده بیست و یکم آمده است «فروهرها در پهنه‌ی رزم برای خانه و سرزمین خود می‌جنگند . برای آنجائی که هر- يك روزگاری در آن خانه و آشیان داشته‌اند ، بدانسان که گوئی مرد

دلیری رزم افزار بر میان بسته از دارائی فراهم آورده خویش دفاع میکند (۲۳)

اگر فروهر ها روان انسانها باشد آیا با نابودی «جسم» از بین میروند ؟.. که باید گفت نه چنین است.

دراوستا فروهرها قبل از پیدائی «جسم» وجود داشته اند و حتی در کرده بیست و دوم در بند ۸۰ با ترکیب «فروهرهای ازلی» برخورد می کنیم .

به گمان من ، فروهرها با درونمایه اسطوره ای ، مفهومی نزدیک به طرح «مثالی» افلاطون پیدا می کنند .

از سوی دیگر ، جوهر حقیقت انسان ، بی گمان ، فروهر است که او را یارمند اهورا کرده است و باوهویتی خدائی داده است .

بدین لحاظ فروهر با «روح» در فرهنگ اسلامی - مسیحی - عبری و با «آتمان» در برهمنائی همسایگی پیدا می کند .

«در انسان واقعیت نخستین روح جاویدانی و فنا ناپذیر «آتمان»

است که آن را باید جزئی از خدا یا تجسمی از آن دانست (۲۰)

اگر فروهر ، تقریباً مفهومیست «عام» فر ، مفهومی «خاص» دارد.

هر چند در خرده اوستا سخن از «فرایرانی» است ولی با اندکی

توجه به دارندگان «فر» ایزدی دراوستا ، می بینیم که فر خصلتی عام نداشته است ، بل ، با فردی «خاص» تعلق می گرفته است .

این افراد بنا به نوشته های همان خرده اوستا ، یا « کیانی » هستند و یا بزرگان دینی که رسالتی بعهده دارند .

با این وضع روشن میشود که « فر » نه ویژه ی طبقات « فرودست » جامعه ، بل ، شاخصیت طبقات « فرادست » بوده است .

در اوستا و بطور کلی در جهان بینی اساطیری ایرانی ، بعضی از دارندگان « فر » ایزدی مقامی پیامبرانه دارند . مانند « زرتشت » « سوشیانت » ها و « کیخسرو » و « جمشید » ...

از سوی دیگر ، در فرهنگ اوستائی ، فرمی تواند از دارنده خود ، که خط مشی اهریمنی پیش گیرد جدا شود .

در چنین صورتی شخص مزبور دیگر فاقد اصالت های قومی و حاکمیت است . در اوستا « جمشید » از اینگونه است . آیا این ویژگی در چشم اندازی وسیع تر ، حق شورش و انقلاب ، برای توده ها نیست ؟ یعنی همان چیزی که در اساطیر چین می بینم ؟..

در اوستا « فر » به اشکال گونه گونه در می آید و بسیاری از بزرگان ، حتی افراسیاب ، برای حاکمیت یافتن بر تمامی موجودات و سروری و سالاری و پیروزمندی در پنهان های هستی ، دنبال آن میگردند ، افراسیاب ، اما ، هیچگاه موفق نمیشود . و این می رساند که « فر » سرشتی اهورائی دارد و نمیتواند از آن ناراستان باشد .

عبد الحمید آیتی میگوید « فره ایزدی نوری است از جانب خدای

تعالی که خلایق فایض می‌شود که به وسیله آن به ریاست و حرفه ها و صنایع قادر میشوند . از این نور آنچه خاص است به پادشاهان بزرگ عالم و عادل تعلق می‌گیرد (۳۲)

در فرهنگ اسلامی - عبری ، هم ، با آنکه قوم یهود بر تمامی خلقهای جهان برتری داده شده است (شده بود) باز تنها این «پیامبران» و «پادشاهان» هستند که دارای شاخصیت خاص میباشند .

داشتن این «شاخصیت» درونمایه‌ی تمامی رفتارها و ارزیابیهای قومی و بشری است . چنین است که «پیامبران» در عین انسان بودن ، در تحلیل نهائی مرتبه‌ی بالاتر و حالتی «فرا بشری» دارند .

حرکت اسطوره‌ی «فر» در بینش های فلسفی - مذهبی مانند اسماعیلیه ، مهمترین ویژگی پیشوا و اساسی ترین الگوی الهام از «عقل کل» است . از سوی دیگر ، «فر» مفهومی تقریباً نزدیک با «نور محمدی» در بعضی از شاخه های تشیع دارد . چه ، «نور محمدی» همان جوهریست که به پیامبران یهودی - مسیحی - اسلامی و پیشوایان مورد قبول تشیع حالت قدسی و صاحب کرامات و همه زمانی و همه مکانی ، و در تحلیل نهائی «فرا بشری» میدهد .

در چین باستان ، اعتقاد بر این بود که «فغفور» دارای فره است . این ویژگی فغفور ، به اوصاف فرا بشری میداد . شهروند جامعه چینی ، خود را ملزم به رعایت موازین اجتماعی میدانست . چه ، اعتقاد

داشت خاقان فرهمند ، برای جامعه سعادت و خوشبختی میآورد .
چینیان ، همچنین معتقد بودند که «فره» میتواند ازدود مانسی
به دودمان دیگری انتقال یابد .

بدینگونه ، تغییر سلسله ها و جابجائی طبقات فرادست جامعه
راتبیین میکردند . از سوی دیگر ، وقتی قرار باشد شهروند چینی تابع
نظامات خاقانی باشد ، که دارندهی فرهی مقدس است ؛ بی گمان به
خود حق می دهد که هیچگاه زیر بار دستورات و موازین کسی که فاقد
این ویژگی آسمانیست نرود .

به خوبی روشن میشود که توده های جامعه چینی ، با این استدلال
و اعتقاد ، هم ، میتواند در شبکه ای از الگوهای اسطوره ای ، علل
شورشهای وسیع خلقی را توجیه و تبیین کنند .

در نزد کلدانیان ، هم ، شاه بدلیل داشتن فره ایزدی ، تبار خدائی
دارد . شاه حتی میتواند فره را به فرزند خود منتقل کند .

در فرهنگ بابل ، حمورابی نیمه خدامست . وقوانین «حمورابی»
نشان میدهد که شورش علیه قوانینی که بافتی خدائی دارد در واقع
شورشی علیه خداست

در میتولوژی مصر ، فرعون ، نه تنها دارای فره است ، بل ، در

روندی اجتماعی ، در دسته ی خدایان جای دارد .

چنین است که روشنائی و تاریکی ، که باران و همهی نموده های

طبیعی و اجتماعی فرمانبر فرعون میباشد .

به خوبی روشن میشود ، که اعتقاد به «فره» و رابطه‌ی آن با پادشاهان، که تبیین کننده رابطه‌ی پادشاه با شهروندان بوده ، در روندی طولانی از حیات اجتماعی ، شکلی منطقی تر به خود گرفته است .

با این وجود باید بدانیم ، که کوشش بسیاری از روشنفکران قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی ، بعد از عقب نشینی کلیسا ، برای اثبات اینکه منشاء قدرت شاه ، از طرف خداست و نه مردم ؛ در واقع بیانگر گرایش ایندسته به میراث های اسطوره ایست . در حقیقت دفاع پندار گرایانه اینان ، نه تنها منطبق با شرایط تاریخی نیست ، بل ، در حقیقت دفاع از منافع طبقات میرنده ایست ، که از قدرت طبقات بالنده هراس دارند .

بهر حال ، این نزدیکی «قهرمانان» و «خدایان» سبب آمیختن حماسه و اسطوره شده است .

نتیجه این امر ، آنستکه عده ای معتقدند که زورمندی «قهرمانان» نه از اصلی متافیزیکی و خدایاری ، بل ، ریشه ی زمینی دارد . واگر حالتی باور نکردنی در قدرت شخصیت های حماسی - اساطیری دیده میشود ، چیز است سوای معیارهای اسطوره ای .

«پیر گرمال» میگوید : با آنکه اختلاف بارزی میان اساطیر و «دوره های قهرمانی» موجود است مع ذلك تئورسین ها ، مدتها در تعیین این اختلاف در اشتباه بوده اند . بهترین نمونه آن سرگذشت

هراکلس میباشد . زندگی هراکلس به هیچ وجه جنبه اساطیری نداشته و در هیچیک از حوادث و «خوان» های او، مطالبی مربوط به اصول پیدایش عالم دیده نمیشود . درست که او آسمان را روی شانه های خود نگاهداشت ولی این امر برای اثبات قدرت جسمانی وی بوده و این عمل در وضع آسمان تغییری ایجاد نکرده است (۱۳). که اگر قرار باشد قضاوتی در گفته های ایشان شود ، باید گفت : چون قدرت جسمانی هر کول نه بگونه ای واقع گرا ، بل ، در شطی از تخیل و باور رها شده است قدرت است اسطوره ای و نه چیز دیگر .

تازه می پرسیم وقتی «رستم» دیو سپید را - با آن ویژگیهای زورمندی و هولناکی که در شاهنامه آمده - نابود میکند ، آیا فضای چنین نبردی در متن واقعیت است..؟

چرا جنگ رستم و سهراب را غیر اسطوره ای، و یا کمتر اسطوره ای می دانیم ..؟

آیا نه باین دلیل است که جنگ ، جنگیست حماسی و تقریباً در متن واقعیت و بدور از رگه های باور نکردنی..؟

هر چند رگه های اسطوره ای در کلیت داستان هست ، ولی بیشتر فضائی حماسی دارد با ابعاد خاص حماسه .

بهر حال ، وبه عنوان نتیجه نهائی ، باید گفت که قضیه ی تبار خدائی انسان ریشه در بینش های «توتمی» دارد .

«شهرها»

پاره‌ای شهرها، به اینکه برچه مبنا و کیفیتی، و بدست چه کسی ساخته شده، هویتی اسطوره‌ای دارند.

و در فرهنگ اساطیری خلقها، چه بسیار «شهرها» که به دست «خدایان» ساخته شده‌اند. درواقع، «روزگاری هر شهر خدایی داشت. این خدا حامی و نیای شهر بود و تنها مردم خود را دوست میداشت. آنان را برای چیره شدن بر بیگانگان نیز یاری میکرد (۲۴).

در متولوژی آشور - بابل «مردوک» خدای شهر بابل و «شمش» خدای شهر سیپار و «سین» خدای شهر اور، میباشد. و اصولاً «بابل» به معنای دروازه‌ی خداست. در میتولوژی یونان، آتن شهر دختر «ژوپتر» است. اعتقاد چنین بود که خدای هر شهر بهنگامه‌ی دشواری‌ها و درگیربهای اجتماعی، یارمند آنهاست. در میتولوژی یونان بسیاری از خدایان به یاری مردمان «تروا» می‌شتابند تا از سقوط شهر بدست یونانیان جلوگیری کنند.

در میتولوژی روم، «رومولوس» اسطوره‌ای، سازنده‌ی شهر روم می‌باشد.

«کوه - زمین - سنگ»

در جهان اساطیری همه چیز هویت اسطوره‌ای دارد . زمین و سنگ و ... نه عناصری خاموش و گنگ ، بل ، عناصری «ذیشعورند» که امکان هر نوع کیفیتی برایشان وجود دارد .

روشن است که این طرز تلقی از «اشیاء» و نادیده انگاشتن مراحل «کیفی» و در نهایت امر، روند تکاملی درونی اشیاء ، ریشه در انگاره‌های «آنمیستی» دارد.

بشر نخستین ، می‌انگاشت که «هستی» در معنای گسترده‌ی خود ، محتوایی چون «انسان دارد» .

به سخن دیگر، اصل قیاس بنفس ، محور اصلی شناخت بشری بود . انسان طبیعت‌گرا ، بدلیل رشد نیافتگی ابزار تولیدی ، و نوپایی تجربه‌های «اندیشگی» قائل به جدائی «طبیعت» و «انسان» نبود .

روشن است که با چنین طرز تفکری هر چیزی که در شعاع زندگی قرار گیرد ، مفهوم و معنایی «انسان‌واره» می‌گیرد . زرتشتیان معتقد بودند که زمین دارای روان است .

در فرهنگ اسلامی آمده است که «... زمین در قدم او بلرزد گفت یا جبرئیل چه خواهی ؟ گفت يك قبضه خاك خواهم برگرفت

زمین اورا بعظمت و جلال خدا سو گند داد که از من خاک برمدار... (۱۵)
 در اینجا ، زمین دیگر آن سیاره‌ی رها شده در فضا با قانون‌بندی
 مادی خود ؛ آن خاموش ابدی نیست ، بل ، انسانواره‌ایست که هر
 نمود و حرکتی را «حس» می‌کند و می‌تواند از بودن خود دفاع کند و
 بزبان آید .

در اسطوره‌ی خلقت «آدم» زمین به سخن در می‌آید . آمده است
 که سنگها با «داوود» حرف می‌زده‌اند. کوهها، به نوبه خود در شکل جهان
 بینی اسطوره‌ای بی تفاوت نبوده‌اند .

کوه در واقعیت مادی خود ، شکوهمند و بلند بالا و سترگ است.
 و شاید به همین دلیل بوده که در اساطیر ملل ، کوه از مرزهای
 مادی گذشته و مفهومی والا تر و شکوهمند تر بخود گرفته است .

در اوستا ، البرز کوه جایگاه ایزدان و گیاهان ایزدیت . بر
 بلندیه‌های البرز کوه ، نه سرما هست و نه گرما هست و نه مرگ هست و
 نه پلشتی ورنج هست . فضای البرز کوه ، انعکاسی از آرزوهای ناب
 بشری در جهان درد ها و ستمهاست .

در اوستا «اوشیدرن» کوه مفهومی ایزدی دارد .

در میتولوژی یونان «المپ» جایگاه خدایان است . در اساطیر
 چین «یانگ - پو» کوه معنایی اسطوره‌ای دارد . در فرهنگ اسلامی-
 عبری کوه «طور» حالتی روحانی بخود گرفته است .

در بسیاری از فرهنگها «وحی الهی» در کوه به پیامبران الهام شده است . از این میان میتوان از زرتشت و موسی و... نام برد ؛ که اولی بر بلندیهای «سبلان» و دومی در طورسینا به الهام پیامبرانه رسیده اند .

«تولد»

در میتولوژی یونان «آتنا» دختر زئوس ، به شکلی خارق العاده متولد میشود . «... آفینا (= آتنا) استاد هنرمند و حامی علم و هنر اصیل بود که در عین حال دختر محبوب «زئوس» جنگجوی بیباک بحساب می آمد . او از بدو تولد با «پرومته» دوستی داشت . تولد آفینا از سر پدر بوده است (۲۵)

در میتولوژی مسیحی - اسلامی ، عیسی بوسیله ی نیروئی «غیبی» شکل می گیرد .

و همچنین در میتولوژی اسلامی - عبری «حوا» از دنده ی چپ «آدم» به دنیا می آید .

در اساطیر ایرانی «مشی» و «مشیان» از گیاه «ریباس» متولد میشوند . در اساطیر ارمنه هم «زوینار» به علت خوردن آب چشمه ، آبتن میشود و صاحب دوتا پسر هم می گردد . (۲۶)

در اوستا ، مادران سه «سوشیانت» بر اثر آب تنی در دریاچه

کیانسی آبستن می شوند .

در میتولوژی «هیتی» کوماربی با صخره ازدواج میکند .
چیزی که می بایست اشارتی به آن شود، اینست که «زن نخستین» در
میتولوژی اسلامی - عبری - یونانی و مسیحی نقشی پلید دارد . اگر
«حوا» تشویق کننده ی «آدم» به گناه است در میتولوژی یونان هم
«پاندور» - نخستین زن - «اپی مته» برادر پرومته را گول میزند و رنج و
درد سراسر جهان را می گیرد .

«رودها»

آنها نقش وسیعی در بینش های اسطوره ای دارند . آب بدلیل
نقش مهم حیاتی خود همیشه مورد تقدس و ستایش قرار گرفته است .
شرایط خاص جغرافیائی ، عامل دیگری برای خلق اسطوره های مربوط
به آب بوده است . در یونان به دلیل حضور مداوم آب در زندگی
اجتماعی انسانها ، کیفیات گونه گون رود ها و چشمه ها در اساطیر آن
جاریست .

به واقع میتوان گفت که اساطیر یونانی ، سرشار از شناخت
دریائی انسان یونانی است .

در ایران ، بدلیل وضعیت خشک و کم آبی ، آب به شیوه ی

بسیار زیبا و سرشار از معانی شکوهمند ستایش شده است . در آبان یشت در باره ی ایزد بانو «آناهیتا» میخوانیم :

«اوست آن نیرومند درخشان بلند بالای خوش اندامی که بسان آبی جوشان و خروشان ، به فراوانی همه آبهای روی زمین روان است (۲۳)

در نزد ایرانیان قدیم ، هیرمند رود مقدس بوده است . در میتولوژی ایران ، آب از معنای متعارف «پاک کنندگی» فراتر رفته و ابعاد وسیعتر بخود گرفته است . و این ویژگیها ، هنوز در فرهنگ توده ی ایران حفظ شده است .

امروزه برای سلامتی و بازگشت مسافر ، به هنگام سفر ، مقداری «آب» پشت سراومی ریزند .

در میتولوژی مصر ، رود نیل ، رودیست مقدس .

طغیان نیل منبع سرشاری برای کشاورزی بوده است . نیل در آن میانه خشك و سوزان ، و در هجوم شن زارها ، نقشی بس مهم در حیات اجتماعی - اقتصادی انسانهای حوزه ی خود داشته است .

در هند رود «گنگ» مقدس میباشد . هندیان برای بزرگداشت آن مراسم خاصی دارد .

در اساطیر چین هم «پینگ - ئی» ایزد بانوی آب است .

هنوز «در هند و چین (کامبوج) دو کس به نام «شاه آب» و «شاه

آتش» مورد تقدیس و تکریم مردمند ، و این مقام در خانواده انسان موروئی است (۹)

«جاودانگان»

در جهان واقعیت ، هر پدیده‌ای به حکم قانون لایزال حرکت ، دردگرگونی و تکوین است .

این «شدن» اما ، درمسأله «مرگ» و در رابطه با انسان ، بعدی از رنج و زخم واضطراب و پوچی و عصیان را همراه بوده است .
میل به «جاودانگی» شاید تنها امیدی بوده که در فراسوی رنجها به سان شعله‌ای می‌درخشیده است .

و این نیاز، چه بسیار شکوهمند ، در میتولوژی ملل جای گرفته است . در ذهن اسطوره‌ای انسان ، این «بیمرگی» گاه در قطره‌ی آبی نهفته است ، و چه رنجها که انسانها در جستجوی آب حیات نکشیدند .
رنج اسکندر، برای دست یافتن به «آب حیات» در تحلیلهائی، رنجی فردی نیست ، که توان گفت رنج همه‌ی آن کسانیست ، که در جستجوی جاودانگی به هیچستان رسیده‌اند .

در بعضی از فرهنگهای اساطیری ، شخصیت هائی هستند که به ،
مرز جاودانگی-آب حیات- رسیده‌اند ، و خود نویدیست به تشنه لبان

گمشدگان در بیابان برهوت هستی .

«الیاس در دریا هاست تا در ماندگان را یاری کند و کشتی را
بسلامت ببرد و خضر در بیابانها و کوهها است تا راه نماید گمشدگان
را چون شب بود (۱۵)

در میتولوژی بابل ، هم ، «تموز» با نوشیدن «آب حیات» هستی
دوباره می یابد .

در اساطیر چین ، سخن از هشت جاودانه رفته است . در میتولوژی
ایران «توس» و «اشوزدنگه» جاودانه اند . دسته ی دیگر ، بی آنکه به
آبی رسیده باشند ، به خوابی جاودانه فرو رفته اند که نشانی از مرگ و
زوال نیست .

در فرهنگ اسلامی «اصحاب کهف» در نوبت اول ۳۰۹ سال به
خواب میروند . در نوبت دوم ، اما ، نا به حشر در خواب غنوده اند .
در میتولوژی ایران «گرشاسب» به خواب رفته است و تنها در
روز رستاخیز بیدار میشود تا «سوشیانت» دوران ساز را در تشکیل جهان
آزاده ، هصر شرف و مردی و مردمی یاری دهد .

برخی از «جاودانه» ها ، سرشتی دوران ساز دارند که مأمور
استقرار مناسبات اقتصادی - اجتماعی ، در جهت نیازهای توده ای
هستند .

واز این میانند «سوشیانت» ها در اوستا و «محمد بن الحنفیه» در

کیسانیه ، و پیشوایان غایب در اسماعیلیه ، و ظهور «رهاننده» در نزد توده های زخمی عصر باستان ، و «مسیح» رهاننده نزد خلق ستمدیده یهود در عصر آشوب و چپاول ...

ریشه تاریخی این « جاودانگی » تشدید روابط و مناسبات ناعادلانه ، و سرکوبی جنبشهای توده ای ، همراه با گسترش یأس فلسفی و اجتماعی در بین توده ها میباشد .

بی گمان ، این نوع گرایشات ، در مسیر تاریخ ، نوعی «از خود بیگانگی» تاریخی را به وجود آورده است . و گفتنی است ، که این «از خود بیگانگی» نه همیشه ، بل ، در دوره هایی شکل میگیرد ، که توده ها دست از جنبش و گزینش اشکال گونه گون مبارزاتی ، کشیده و دل خوش کنند که همه ی کارها ، بدست رهاننده درست میشود . بنا براین ، مشخص میشود که قصد ما از مسیح شدگی تاریخی در مساله ی «رهاننده» بر چه مناسبت .

پس میتوانیم وجه دیگر این «انتظار تاریخی» را تحلیل کنیم و بگوئیم که انتظار تاریخی ، در درون خود ، نطفه ی «اعتراض» را هم شکل میدهد .

به بیان دیگر ، این انتظار ، همراه با پذیرش دخالت «فرد» در امر مبارزه ، میتواند ادامه ی سنت مبارزه در نزد توده ها ، و در تحلیل نهائی ، بیانگر هویت شورش آنها در دوران ستم و چپاول و حاکمیت

ظالمانه‌ی طبقات فرادست باشد .

عشق توده‌های ترسیده به این «سنت» و پویندگی در راه‌الگوهای انسانی وابسته به آن ، گسترش مبارزه در تمامی سطوح ، و جلوگیری از گسترش هر آن فرهنگی است که در حفظ شرایط موجود بازروزور، با توده‌ها روبرو میشود .

«زنده شدن مرده»

در فرهنگ مسیحی- اسلامی ، عیسی دارای چنان نیرویست که «مرده» ها را زنده میکند .

در اساطیر چین هم «لی نو - جا» بوسیله‌ی پارسایان « دائوگرا » زنده میشود .

«سفر به بهشت و دوزخ و دنیای مردگان»

مانند سفر «وی ناموی نن Wainamoinen قهرمان فنلاندی :

در فرهنگ اسلامی «ادریس» بوسیله‌ی « ملك الموت » سفر واره‌ای به دوزخ و بهشت دارد -

در اساطیر یونان «اورفه» پس از مرگ همسرش بدرخواست ایزدان

به جهان دیگر می رود.

و همچنین سفر «دیونی سوس» Dionysos «باگوس» که به هنگامی بزرگ شدن برای آوردن مادرش به جهان دیگر سفر می کند .

«بلند بالائی انسان»

در فرهنگ اسلامی درباره ی قد «آدم» آمده که «... بیالا سخت بلند بود چون برفتی بآسمان رسیدی و بسا فرهنگان آسمان سخن گفتی (۱۵)

«رفتن به آسمان»

آسمان ، برای انسان همیشه معنائی شگفت داشته است . و در هر مرحله از رشد تاریخی خود کوشیده تا بر ازهای آن دست یابد . اگر انسان معاصر ، به یاری رشد نیروهای مولده و تکامل فرهنگ اجتماعی توانسته به بسیاری از رازهای کیهانی ، به شیوه ی مادی و منطقی دست یابد ، در مراحل آغازین و حتی مراحل میانی تکامل تاریخی به شیوه های اسطوره ای پناه می برده است . در شاهنامه ، کیکاوس ، سوار بر کرکسانی میشود و در آسمان به

سفر می‌نشیند. در فرهنگ اسلامی، هم، سلیمان به یاری «دیوان» در آسمان سفر میکند. در اساطیر چین «چانکو» به ماه سفر میکند. در میتولوژی یونان «ایکار» با بالهای مومی پرواز میکند، و دریغ و درد که خورشید مومها را ذوب میکند و ایکار سرنگون میشود. در نزد سرخ پوستان قوم «اساکه» که معتقد بودند از «تبار ماه» و «خورشید» ند به آسمان می‌روند.

«نبرد روشنائی و تاریکی»

بر حسب شرایط کارورشد نیروهای مولده، و نیز، شرایط خاص تاریخی، پدیده‌های طبیعی - اجتماعی، با مفاهیم گونه‌گونی در اساطیر منعکس شده است.

نحوه‌ی تجسم این «نمود» ها، کاملاً حماسی و رساننده‌ی حد تکامل فرهنگ هر قوم و بویژه، میزان شناخت آنها به اشکال و فنون جنگی است.

در بهرام یشت، ما شاهد بسیاری از ابزار جنگی، و نحوه‌ی بکار بردن و میزان کارآئی آنها هستیم.

محتوا و شکل این نبردها، حتی آندسته از نبردها که بین خدایان و دیوان اتفاق میافتد، تماماً متأثر از وضعیت اجتماعی به معنای وسیع

کلمه است .

در بین عناصر طبیعی ، آندسته که هستی را و متناسب با تولید اجتماعی است ، معنائی «خوب» و آندسته که نازا و متضاد با تولید اجتماعی است ، معنائی «بد» گرفته است .

در این میان «روشنائی» پدیده‌ی هستی بخش و بارآور و شادمانه است ، که انسانها را در جریان کار و زندگی و تولید اجتماعی یارمند است . تاریکی ، اما ، پدیده‌ی پلشت و ناهنجار معرفی میشود .
چنین است که «آتش» در بیشتر اساطیر ملل ستایش و یا دست کم در فضائی ستایشگونه دیده می‌شود .

« آتش را همه اقوام متمدن روی زمین ستوده‌اند . تمدن گیتی مدیون همین آتش است ، آنچنانکه پروردگار آتش «آگنی» نزد هندوان و خداوندگار «هستیا» Hestia نزد یونانیان و Vestā نزد رومیان و پروردگار تسووانگ Taso-Wang نزد چینیان ستوده‌اند ، ایزد آذر نیز نزد ایرانیان ستوده است» (۲۷)

در فرهنگ عبری - اسلامی هم ، خدا ، به هیئت صاعقه و آتشی سترگ و بسیار درخشانی بر کوه طور تجلی می‌یابد . در «میتراثیسم» هم روشنائی قبل از صبح ستایش میشود .

در یونان «پرومته»ی شکوهمند ، برای یاری دادن انسان ، آتش مقدس را از بارگاه زئوس و دیگرخدایان میدزدد .

روشن است که نقش اقتصادی و فرهنگی آتش، پایه اساسی مقدس بودن آن در تمامت فرهنگهای اسطوره‌ای و نیمه اسطوره‌ایست. در تمدنهای امروزه، بازمی‌توانیم ماندگاری آتش را در بسیاری از رفتارهای اجتماعی و مناسک دینی شاهد باشیم.

در فرهنگ اسلامی - مسیحی از «شمع» برای نذر و نیاز استفاده می‌شود .

در بسیاری از تابلوهای نقاشی که موضوعاتی مذهبی دارند، دور سر بزرگان دینی راهله‌ای از نور و روشنائی گرفته است .
مردم ایران، گاه، به تیغ آفتاب و به شاه چراغ، سوگند یاد می‌کنند .

در بینش اشراقی «سهروردی» جسم تاریکی است و روح روشنائی.

بهر حال، همچنانکه در متن واقعیت، روشنائی و تاریکی، باران و خشکی متضاد یکدیگرند، در انگاره‌های اسطوره‌ای این «دوگانگی» هم دیده می‌شود .

در اساطیر فنیقی، پسر دریا و ایثار کننده باران بر «مت» خدای خشکسالی پیروز میشود.

در سروده‌های تیریش، جدال ستاره‌ی «تشر» و «اپوش» دیو خشکسالی، به شیوه‌ی کاملاً حماسی و عینی تجسم یافته است .

درفر هنگ اوستائی ، صفاتی که برای «تشتَر» آمده تماماً دارای بارهای روشنائیست .

«تشتَر» ستاره ایست درخشان و زیبا ، اوست که باران رامی آورد و به هنگامه ی نبرد ، به شکل اسب سپید زیبائی درمی آید . ایزدِیست که برف و باران ، که چشمه و جویبار، او را شیفته اند .

«اپوش» اما ، دیویست با آمیزه ای از پلیدی و تاریکی ، که به هنگام نبرد به شکل اسبی سیاه و کل درمی آید .

در اینجای پروزی «تشتَر» نه یکباره ، بل تحت تأثیر واقعیت اقلیمی - باران و خشکسالی - تجسم یافته است .

در نخستین نبرد ، تشتَر شکست می خورد. در نبرد دوم ، به یاری اهورا و انسانها ، اپوش شکست می خورد و آبها و گلها و همه ی زمینها نجات پیدا میکنند.

در اساطیر چین هم ، جنگ تاریکی (ین) و روشنائی (یانگ) دیده میشود .

در اساطیر آشوری - بابلی نبرد «تیامت» غول کوه پیکر و زشت با «مردوک» ایزد روشنائی ، هم ، آمده است .

«طولانی بودن عمر»

مانند عمر غیر منطقی و غیر علمی «نوح» در فرهنگ اسلامی - عبری
 «و نوح بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال زندگی کرد پس جمله ایام نوح
 نهصد و پنجاه سال بود که مرد» (۲۸)
 و همچنین عمر غیر منطقی زال ورستم در شاهنامه و جمشید واژی -
 دهاک و فریدون و جز آنان در میتولوژی ایرانی .

«افسون تقلیدی»

بر طبق بینش جان گرائی ، نسامی موجودات جهان دارای روح
 و روانند . گفتنی است که «روح» نه به معنای ذهنی ، بل ، به مفهوم
 ساده و مادی آن مراد است .

روشن است که درک آنمیستی جهان ، بعد ها به گونه های انتزاعی
 و با از دست دادن مفهوم عملی خود ، در فرهنگ انسانی جریان پیدا
 کرد .

درک آنمیستی جهان ، بی گمان ، یاری ده انسان در جریان کار و
 فعالیت عینی اقتصادی و فرهنگی بود .

انسان باور داشت که با تقلید اعمال و اشکال حیوان مورد نظر، می‌تواند بر آن مسلط شود. «مثلاً ایلمن ها قبل از صید نهنگ پیکره‌ای از نخجیر خود با علف درست میکردند و آن را بر پشت زنی مینهادند و آن زن بگرد اجاق میخزید و در این حال کودکانش را و هجوم آورده و پیکره نهنگ را قطعه قطعه میکردند. این کار بمنظور تضمین موفقیت حتمی شکار انجام می یافت.

سرخ پوستان قبل از شکار گاومیش وحشی رقص هائی ترتیب میدادند که چند روز پیایی بطول میانجامید (۱۷) همین باور، انگیزه‌ی اساسی او در تشکیل حرکات و آئین هاشد که بواقع هسته‌ی بنیادی «تاتر» و «رقص» در تاریخ هنر به حساب می‌آید.

توجیه و تفسیر جهان بر اساس الگوهای جان‌گرائی، تمامی جهات اندیشه او را فرا گرفته بود. در بسیاری از ادبیات و زبانهای جهان، زمین را مادر میگویند. و همچنین است عقیده‌ی «آنکسی منس» فیلسوف یونانی درباره‌ی روان انگاری زمین.

«انسان ابتدائی همانطور که عملاً برای تسلط بر محیط خود می‌کوشید، برای تسخیر همزادها یا جانهای اشیاء نیز تلاش می‌کرد. این تلاش به صورت «جادوی تقلیدی» که مبتنی بر اصل تداعی مشابهت است درآمد (۹)

بسیاری از این «باور» ها با تغییراتی چند ، هنوز در سنت قومی ما باقی مانده است که به پاره‌ای از آنها اشاره میشود .

۱- در موقع مراسم عقد ، يك زبان از شله سرخ درست میکنند و آنرا زیر عروس بزمین میخکوب میکنند و میگویند :

«زبان مادر شوهر ، خواهر شوهر ، جاری و پدر شوهر را بستم (۲)

۲- در موقع عقد دختر ، یکنفر قفلی را دائماً می بندد و باز میکند و همینکه خطبه تمام شد آنرا قفل میکند و آن قفل نباید تا شب عروسی باز شود برای آنکه داماد با زن دیگری آشنا نشود (۲) . که احتمالاً قفل نماد آلت جنسی زن و کلید نماد آلت جنسی مرد می باشد که منطبق با اصل مشابهت است .

۳- درخت میوه که بار ندهد دو نفر با بیل و تبر و تیشه میروند پای آن . یکی از آنها تشر میزند بدرخت و بلند می گوید این درخت را باید کند میوه نمیدهد و پای درخت را بیل میزند ، دیگری ضامن میشود جلومیآید و دست او را نگه میدارد و میگوید : این دفعه را ببخش اگر سال دیگر میوه نداد آنوقت ببر ؛ درخت میترسد و سال دیگر بار میدهد (۲)

۴- پنهان کردن ناخن و موی سر و دندان برای آنست که آنها

بدست دشمن نیفتند زیرا یکی از عملیات جادوگری که امروزه هم در محله جهود ها رواج دارد بنه گداز Envou Tement است برای این

اینکار جادوگر آدمک کوچکی از موم درست کرده دندان یاموی سرو
 یا ناخن دشمن را در آن عروسک مومی میگذارد و پس از بجا آوردن
 مراسم مخصوصی هر نقطه از تن آدمک مومی را زخم بزند صاحب ناخن
 یا موی سر از همان نقطه رنجور میشود (۲)

«دگر شکلی انسان»

در بسیاری از اساطیر خلقها، سوای منشاء حیوانی و گیاهی انسان،
 انسان تغییر شکل میدهد و به چیزی دیگر تبدیل میشود .
 مانند: اسطورهی «نارسیسم» در میتولوژی روم که زیبا روئی بود
 و دست آخر، به علت «خود پرستی» به گل نرگس مبدل شد . و همچنین
 است ، اسطورهی «آدونیس» در اساطیر فنیقیها ، که به موجب آن وی
 مردی جوان و زیبا بوده که ناگاه، به وسیلهی گراز زخمی و «آفرودیت»
 او را به شقایق نعمانی مبدل میکند .
 و یا تبدیل شدن «آتیس» چوپان به درخت کاج در افسانه های
 فروگی یا .

در میتولوژی ایران ، هم ، از خون «سیاوش» گیاهی سبز میشود
 که نام آن گیاه سیاوش است .

و همچنین از نطفه کیومرث - انسان نخستین - «ریباسی» به وجود

می‌آید که از آن «نرینه» و «مادینه» انسانها به وجود می‌آیند . و چرا ریاس...؟ که احتمالا باید تو تمی باشد در اساطیر ایرانی .
 در اوستا می‌بینیم که «پا اورو» به وسیله‌ی فریدون تبدیل به کرکسی میشود . در اساطیر سرخ پوستان ، هفت برادر به هفت ستاره تبدیل می‌شوند .

«گذشتن و قدم زدن بروی آب»

در اساطیر ، هر پدیده ، می‌تواند هویت قانونمندان خود را از دست بدهد . چنانکه در فرهنگ اسطوره‌ای مسیحیت ، عیسی بارها بروی آب قدم می‌زند ، بی آنکه غرق شود و یا حتی خیس گردد .
 در تفکرات صوفیانه ایران ، بسیاری از پیروان «مولوی» را اعتقاد اینست که او بروی آب قدم می‌زده است .
 در فرهنگ اسلامی ، بدستور خداوند رود «نیل» شکاف بر - میدارد و «موسی» و پیروانش بی آنکه غرق و یا خیس شوند از آن می‌گذرند .

«دوگرت» خاطر نشان می‌سازد که در چین اعتقاد به سرویست که اگر «بریدگی ایجاد شود ، شیرهای از آنها به بیرون می‌تراود که اگر کسی آن را به کف پای خود بمالد ، خواهد توانست بر روی آب

راه برود (۱۲)

در آبان یشت کرده نوزدهم بندهای ۷۷ و ۷۸ «آناهتیا» بدرخواست
«ویستثورو» که از او میخواست قسمتی از رود «ویتنگوهیتی» را خشک
کند تا از آن بگذرد؛ رشته‌ای از آب را از رفتن باز میدارد و آنرا خشک
میکند. در حالیکه رشته‌های دیگر همچنان در جریان است.

«انسان‌خدائی»

در بینش اسطوره‌ای، خدایان و ایزدان بسیاری از صفات و
ویژگیهای انسانی را دارا هستند. به بیان دیگر، انسان در وسیع
مناسبات اقتصادی - اجتماعی خود را «نمونه» بسیاری از خدایان قرار
داده است.

یکی از بنیانگذاران فلسفه علمی میگوید: «مذهب شناخت انسان
به طریقی غیر مستقیم و چرخان است. . . مسیح واسطه‌ای است
که انسان همه‌الوهیت باطنی و محدودتیهای مذهبی خویش را متوجه او
می‌سازد» (۲۹).

این «خداسازی» انسان، به نظر «فوئر باخ» ریشه اصلی «از خود
بیگانگی» (= الیناسیون) است.

حقیقت اینست که، انسان در هر مرحله از رشد تولیدی، گونه‌های

متفاوتی از خدایان را خلق کرده که سوای ضرورت‌های اقتصادی ،
جوابگوی نیازهای اجتماعی و فرهنگی و سیاسی اوهم بوده‌اند .

پیدائی و تکوین «خدایان» رابطه مستقیمی با نظام تولیدی و
ویژگیهای محیطی انسانها داشته است . از نظر منطق فلسفه علمی ، انسان
در مرحله‌ی «شبانگی» خدایانی را خلق کرده ، که متفاوت با «خدایان»
در مرحله‌ی نظام کشاورزیست .

گفتنی است که همین مفاهیم ابتدائی ، هسته‌ی بنیادی و تاریخی ،
بسیاری از مفاهیم و الگوهای رفتاری مذاهب متکامل تر میباشد . بسیاری
از مراسم و جشن ها که امروزه ، به عنوان آداب و رسوم معرفی میشوند
در آغاز ، خاستگاهی آئینی داشته‌اند .

در فرهنگ اساطیری بسیاری از ملل ، جشن هایی دیده می شود ،
که در حقیقت منعکس کننده‌ی تولید کشاورزیست .

در مثل : در میتو لوژی مصر ، «اوزیرس» خدای گیاهانست و در نتیجه نیایش
ها و مراسم مربوط به آن رابطه مستقیمی با تولید کشاورزی دارد .

« در مذهب خلق فنیقیه ، آئین مذهبی کشاورزی مقام اول را
داشت . این مراسم خاص در فصل کارهای کشاورزی «تولد میافتد»
یا ظاهر میشدند . در ورمیوه چینی با مراسم جادویی ، که موقعیت کار
را «تضمین میکرد» توأم بود . (۱۷)

بهر حال ، انسان‌شکلی خدایان ، در بسیاری از اساطیر ملل دیده میشود .

در میتولوژی یونان می بینیم که چگونه گروهی از خدایان «المپ» طرفدار مردم «تروا» می شوند و گروهی دیگر طرفدار مردم یونان. خدایان کاملاً شکلی انسانی دارند و یا نیمه انسانند. عشق-ورزی میکنند و چون انسانها بهم مهر می ورزند. شراب می نوشند. از قربانی کردن انسانها بدرگاهشان خشنود میشوند. با انسانها ازدواج میکنند. صاحب ربه ها و میشان پروارند. روی تخت های زرین می نشینند. کفشهای زرین می پوشند. گاهی خشمگین می شوند و با انسانها ستیز می کنند. بهر شکلی که بخواهند در می آیند و ... این ویژگیهای خدایان عصر هومری، بعد ها، مورد اعتراض «کسنوفانس» یونانی قرار می گیرند و او چون «ابراهیم» فرهنگ اسلامی - عبری، طرفدار خدائی می شود بریده از تمامی خصوصیات بشری؛ خدائی برتر و بی حرکت و فاقد جسم.

مهرداد بهار، می نویسد «ایزدان ایرانی همه روشن و درخشان اند. اغلب گردونه دارند. در نبرد ها به سود پرهیزگاران و دلاوران ایرانی شرکت می جویند. چون برای ایشان مراسم قربانی برپا کنند از آسمان فرود می آیند. بر بستری از گیاه می نشینند و سهم خویش را از قربانی دریافت می دارند (۱۸)

دراوستا، ایزد بانو «آناهیتا» دارای بازوان زیبا و سپید و زیور-های پرشکوه است. دارای اسبهای یک رنگ و یک نژاد از ابر و باد و

باران و تگرگ است . سوار بر گردونه میراند . کفشهای درخشان با بند های زرین دارد . دارای هزار رود و هزار دریاچه است . خانه های دارد با صد پنجره روشن و هزار ستون زیبا . در هر خانه اش تختی هست زیبا با بالشهای خوش بو . جامه اش پرچین وزره ای زرین دارد . گوشواره زرین دارد و گلو بندی بر گلوی زیبایش می درخشد . در تیر یشت ، ایزد «تشتَر» را چنین می بینیم : درست چشم و بلند بالا و روشن چشم ، که گاه به پیکر جوانی پانزده ساله درمی آید .

در مهر یشت ، ایزد «مهر» دارای هزار گوش است و هزار چشم و ده هزار دید بان و هزار گونه چالاکی . گردونه ای دارد که اسبانش با سمهای زرین و سیمین از آبهای مینوی می نوشند و در آسمان گردش می کنند .

ایزد «بهرام» دارای کمانها و تیرهای پران آهنین و آراسته از پر کرکس است . هزار نیزه و هزار تبرزین دوتیغه پولادین و هزار خنجر و هزار گرز آهنین دارد .

اوست که به شکل مرد زیبائی بادشنه های زرین درمی آید . جالب است اشاره کنیم که در میت و لوژی یونان «خدایان» حالت های جنسی دارند و از این نظر به خدایان مادینه شکل بسیاری ، در سلسله مراتب خدایان برخوردار می کنیم . در کیش هندوپان باستان ، خدایان ، «مادپنه» پرستش میشده اند .

در فرهنگ اسطوره‌ای چین باستان، هم، «یانگ» و «یین» دو خدای بزرگ آسمان و زمین، دواصل «نرینه» و «مادینه» هستند.

در اساطیر ایران، ایزدان مادینه، درهاله‌ای از «شرم» نشسته‌اند و چون خدایان یونان بی‌پروا نیستند.

در فرهنگ اسلامی، که از نظر رشد اجتماعی و تکامل تاریخی متفاوت از جوامع بدوی می‌باشد، باز به الگوهای «انسان‌شکلی خدایان» برخورد می‌کنیم.

این شاخه که به لحاظ محتوای ایدئولوژی اسلامی، جریانی سطحی و ابتدائی می‌باشد؛ گواه حضور اندیشه‌های انسان‌خدائی در میان بعضی از گروه‌های اجتماعی است.

«کرامیان» هر چند نتوانستند تأثیر مهمی در اندیشه‌های اسلامی داشته باشند، ولی، بهر حال نمی‌توان هویت تاریخی آنها را نادیده انگاشت. در اندیشه اینان، بسان بینش‌های ابتدائی، خدا دارای «جسم» است و بسیاری از صفات انسانی را داراست. اینان بسیاری از آیات قرآنی را که در «لفظ» معنائی انسانی میدهد مانند «کرسی و دست و...» را به شیوه خود تفسیر میکردند.

کرامیان در جریان کنکاش‌های سیاسی - مذهبی خود، هر چند معتقد به جوهر بودن جسم خدا شدند، ولی بهر حال این نوع تحلیل و تفسیر آیات قرآنی با ایدئولوژی بنیادی اسلام منافات داشت.

و از طرفی نمیتوانست با شرایط جدید تاریخی، یعنی رشد نظام فئودالی و پیدایی طبقات و اقشار جدید و دیگر مسائل خاص جوامع اسلامی منطبق باشد. به همین جهت در مدتی بسیار کم فراموش شد.

«برگشتن از دنیای هرگک»

در اساطیر اسپانیا، «سید» Cid پهلوان نامی ضد تازی، پس از مرگ سوار بر اسب در میان لشکریان ظاهر میشود و آنها را یاری میکند. و همچنین در اساطیر صوفیانه‌ی ایران، پروان «منصور حلاج» را اعتقاد به رجعت منصور است.

«حیوانات و پرندگان»

اینکه در تمامی فرهنگهای اسطوره‌ای، به حیوانات و حشرات و جانوران گونه‌گون برمی‌خوریم. که در هاله‌ی از اسطوره قرار گرفته‌اند؛ بی‌گمان ریشه در بینش‌های توتمی دارد.

بی‌گمان «توتم» ها، نخست جنبه‌ی هیمنی داشته‌اند و هر قوم بر حسب روند اقتصادی و شرایط جغرافیائی، حیوان یا حشره‌ی راتوتم خود میدانسته‌اند. در جریان روند تاریخ، اما، به دلیل ایستائی اقتصاد و

ضرورتاً ماندگاری و دیرینگی «سنت» بسیاری از «توتم» ها از شکل عینی و حتی کارکرد اقتصادی خود خارج ، و مفهومی «فرهنگی» هم به خود گرفته اند .

لوی اشتراوس می گوید : توتمها نه فقط چیزهایی خوردنی، بلکه اندیشیدنی هستند - (۷)

بینش «توتمی» در تاروپود تمامی فرهنگها، به شیوه های گونه-گون و با درجات متغیر وجود دارد .

«آثار این تفکر هنوز در زبان های ما باقی مانده است مثلاً ما می گوئیم «گاو به ما شیر می دهد» در حالی که گاو به ما شیر نمی دهد ، بلکه ما بدون میل و اجازة گاو شیر او را می دوشیم و به غنیمت می بریم» (۸)

بینش توتمی ، آنچنان در فرهنگ اولیه گسترده بوده، که حتی ریشه بعضی از خدایان هم «توتمی» بوده است .

مانند «ایندره» در برهمنائی که از گاوی ماده پدید می آید .

در این محبت ما به چند مورد از آنها اشاره می کنیم .

۱- بزرگ شدن انسان به وسیله حیوانات و پرندگان :

در روایات اسلامی «بخت النصر» بوسیله ی سگی بزرگ میشود

ورشد می یابد . در چین هم «هائو-گی» به واسطه ی گوسفندان و گاو

نگاهداری میشود .

در ایران معتقدند که «چنگیز» از شیر ماده گرگی رشد یافته و علت خونخواریش هم در همین خاصیت شیر گرگ است .
 در اساطیر ایران ، کیخسرو را ماده سگی شیر می دهد . در اساطیر روم ، دو بچه‌ی کهنه با کره معبد « وستال » را ماده گرگی پرورش می دهد .

فریدون دارنده‌ی «فر» ایزدی به وسیله گاوی پرورش می یابد .
 کوروش و اردشیر توسط ماده بزی در جنگلها پرورش می یابند . جد هخامنش هم توسط عقابی بزرگ می شود . در شاهنامه «زال» به وسیله‌ی «سیمرغ» پرورش می یابد .

در اساطیر یونان هم «اخیلز» به وسیله يك سانتور Centure بزرگ می شود .

در اساطیر اسکاندیناوی گاوی به نام «ادوملا» غولان و خدایان را پرورش می دهد .

۲- حیوان شکلی ایزدان و خدایان :

در اوستا «تشتیر» گاه به پیکراسب سپید پاك و زیبائی با گوشهای زرین و لگام زر نشان در می آید ، و گاه به پیکر گاوی زرین شاخ .
 ایزد بهرام ، به شکل گاو نر زیبائی با شاخهای زرین ، گاه به کالبد اسب سپید زیبائی با گوشهای زرد و لگام زرین در می آید . در مرحله‌ی دیگر ، به کالبد اشتیری سرمست که چشمان دور بینش در تیره

شبان از دور میدرخشد درمی آید . گاهی به کالبد گراز نری با دندانها و چنگالهای تیز و چهره خال خال و بسیار قوی ، و گاه ، در کالبد شاهینی بسیار نیرومند و قوچی زیبا با شاخهای پیچ در پیچ ، و در مرتبه آخر به کالبد بز زیبایی با شاخهای سر تیز درمی آید . به خوبی دیده میشود که فصل مشترکهای زیادی بین ایزد بهرام و تشترو وجود دارد .

در فرهنگ اسلامی سخنی از «گاو» و ماهی «خارق العاده» می رود . «گفتم زیر زمین چیست فرمود گاوی است و این هفت زمین در میان سرویست . سؤال کردم که صفت وی چیست فرمود که چهل هزار سر دارد و هر سری تا سر دیگر پانصد سال راه است . پرسیدم که پای گاو بر چیست فرمود بر ماهی است (۱۵)

در بهرام یشت بند بیست و نهم سخن از ماهی «کر» به میان می آید که «.. خیزابی به خردی موئی را در رود «رنگهای» دور کرانه به ژرفای آدمی تواند دید» (۲۳)

در فرهنگ اساطیری چین هم ، می بینیم که «نهنگ» ایزدی سر و چشمی آدمی وار دارد .

در فرهنگ و روایات اسلامی - عبری ماهی است که سرش به آسمان می خورد . در اوستا از اردهای شاخداری حرف میرود که بلندی «زهر»ش به اندازه ی يك نیزه است و بسیار هولناك است و اسبان و مردان را می بلعد و بدست «گرشاسب» از بین می رود .

در شاهنامه ، «رخش» مفهومی اسطوره‌ی دارد که او را از معنای
متعارف حیوانی جدا می‌سازد .
و همچنین است «قیرات» اسب کوراوغلو در فرهنگ اساطیری
خلق آذربایجان .

طرز تولد حیوانات ، هم ، در بیشتر فرهنگ‌های اسطوره‌ی
دارد. در مثل ، در روایات اسلامی ، به هنگام طوفان نوح به علت
فراوانی موش و نجاست ، «خوک» از دبر فیل و «گر به» از عطسه‌ی شیر به
وجود می‌آیند .

که البته ، این خود نفی روند تکاملی حیات ، و اعتقاد به
الگوهای ضد تکاملی «خلق الساعه» حیات است .

مطلب دیگر اینکه ، حیوانات به سان انسان دارای نطق و بیان
هستند . «بومیان آمریکا و افریقا معتقدند که میمون‌های بزرگ با یکدیگر
گفتگو می‌کنند و ای جلو آدمیزاد خودشان را به نادانی می‌زنند تا آنها را
بکار گمارند (۲)

در فرهنگ اسلامی «مار» با «آدم» سخن می‌گوید .

در قصه یونس از «ماهی» صحبت می‌رود که بسیار خارق‌العاده
است و نقشی بس مهم در قصه بازی می‌کند .

«پس یونس آمد تا لب دریا و با مردمان در کشتی نشست ، تا
سه شبانه روز کشتی میرفت روز چهارم بوقت چاشتگاهی دریا متلاطم

شد و ماهی عظیم جلو کشتی بگیرفت و از هر سو که راندند روبسوی کشتی میکرد، درماندند ، پیری در میان ایشان بود که بسیار آزموده بوده گفت کسی گناه کار در میان هست طلب کنند تا او را ماهی دهیم ... هر کس خویشتن را بر ماهی عرضه میکرد نمی پذیرفت تا بیونس (ع) رسید و اوقصه خویش بگفت و او را بدریا انداختند و ماهی او را فرو برد ... آورده اند که ماهی با او سخن در آمد» (۱۵)

در فرهنگ اسلامی ، همچنین از «طاووسی» سخن می رود که با «آدم» حرف می زند .

ذهن اسطوره سازانسان که از درك مادی پدیده ها عاجز بوده است برای توجیه بسیاری از پسرندگان اطراف خود در دنیای اسطوره یله شده است .

مردم ایران معتقدند که صدای مرغ حق به خاطر نزاهیبست که سرارث و میراث با خواهرش دارد .

در اساطیر چین «کلاغ» مرغی افسانه ای و مینوی است که بصیرتی شگرف دارد و قادر به بازشناسی رویداد های آینده و بهروزی و شور - بختی آدمیان است . (۱۲)

در فرهنگ اسطوره ای اسلامی . کلاغ به علت «ارشاد» قابیل کج - اندیش و کج رفتار، در توطئه علیه «هابیل» و نحوه ی پنهان کردن جسد آن شهید ، پیام رسان مرگها و نیستیهاست .

دروشاها نامه ، از مرغی انسان واره بنام «سیمرغ» سخن می رود که کارساز و راهگشاست .

«در حماسه چین نیز گزارش همانندی دربارهٔ پرنده‌ای به نام «رخ» آمده است که با «لی-جنینگ» (قرینهٔ چیتی رستم) پیوند دارد . این پرنده شگفت ، به شکل «جان - دنگ - دائو - جن» پارسا در - می آید و به «لی - جنینگ» در برابر «نو - جا» یاری می رساند و جان او را نجات می دهد (۱۲)

در فرهنگ اسلامی هم ، در قصه سلیمان ، از «سیمرغ» ی حرف زده میشود که شباهت زیادی به سیمرغ ایرانی دارد . دست و پای سیمرغ همانند انسانست . همچون نمونه‌ی ایرانی خود ، بر فراز درختی بلند آشیان دارد که به غیر از او پرنده‌ای را پروای پریدن و رسیدن به آن درخت نیست .

دیدار سیمرغ برای مردم آمیخته با ترس و دلهره است . در بهرام یشت ، هم ، از پرنده‌ی سخن می رود که پرش مانند پر «سیمرغ» درمان بخش است و باطل کننده‌ی جادوها و راز پیروی بر دشمن است .

«طوفان»

قصه‌ی طوفان ، خاص فرهنگهای عبری - مسیحی - اسلامی نیست ، بل ، در فرهنگهای بسیاری از ملل دیده میشود .

در مثل ، در میتولوژی یونان چنین آمده : که «خشم زئوس از گناهکاری نوع بشر سبب توفان عظیمی شد ، در این جریان فقط يك مرد و يك زن که در كلك كوچکی که قراهم آورده بودند بر نشسته‌اند و صدا بته با سفارش «پرومته» و پس از آرامش توفان كلك و کرجی‌شان بر قله‌ی «پارناس» فرومی نشیند و رهایی می یابند (۳۰)

در اساطیر ایرانی «این هشدار از برای آغاز توفان . همراه با چاره سازی و کاردانی بود .

پس اهورا مزدا جمشید را می گوید که بایستی يك غار بزرگ و وسیع فراهم سازد که امن و امان باشد و در آنجا از تخمه و نژاد ستوران و چارپایان و مردمان و پرندگان و آتش سرخ و سوزان بهترین شان را جای دهد (۳۱)

در اسطوره‌ی توفان ایرانی ، مانند اسطوره‌ی کتاب مقدس ، از انتخاب جانداران و موجودات زیبا ، به صورت جفت - جفت و تیره ها نوع ها و حفظ نسل سخن رفته است .

در هندوستان هم از چنین طوفانی یاد شده است . پژوهشگران معتقدند که «عبرانیان» تحت تأثیر «حماسه گیل گمش» بابلی ، طوفان را شکل داده‌اند .

بهر حال ، گمان می‌رود که بر اثر تغییر و اوضاع جغرافیائی ، طوفانی به وقوع پیوسته ، که بعد ها در ذهن انسانها ، شکل و محتوائی اسطوره‌ی به خود گرفته است . بویژه اینکه هم « افلاطون » و هم « پولیبوس » از طوفانی جهانی یاد می‌کنند .

چیزی که باید بگوئیم اینست که ، بنمایه‌ی اسطوره‌ای توفان ایرانی ، برخلاف یونانی و عبری و اسلامی ، نه گناه ، بل ، از حسن نیت اهورا سرچشمه می‌گیرد . در اینجا طوفان از سرخشم «خدا» نیست ، بل ، به صورت واقعی طبیعی قلمداد میشود . با توجه باین ویژگی ، باید بگوئیم که فصل مشترکهای طوفان یونانی و اسلامی و عبری ، بیشتر است تا ایرانی .

«درختان و گیاهان»

درخت و گیاه ، در بینش اسطوره‌ای ، جنبه‌های شعر گونه‌ای دارند ، که به نحوه بسیار زیبایی با «تخیل» سرشته شده‌اند .

دخالت اسطوره‌ی انسان در جهان ، درخت را دارای ابعاد

گونه‌گون انسانی کرده است .

هستی «درخت» با دورترین لحظه‌های درونی انسان اسطوره‌ی پیوند دارد .

انسان و درخت ، در چشم‌اندازی وسیع‌تر ، مفهومی عاشقانه دارند . درخت ، با پوست قهوه‌ی و سایه سار خود و زمزمه‌ی کوچک پرندگان ، عاشقانه ترین و عاطفی ترین کلام را از زبان عاشقان شنیده است . در میتولوژی ایران ، از «سروی» سخن میرود که سرشتی مینوی دارد و معروف بسرو کاشمر است . در اوستا درخت «ویسپو بیش» خاصیت درمانی دارد .

در اوستا ، همچنین گیاه «هوم» - در هندامرت سوم - نگاهبان گفتار ایزد است و بزرگترین و شاعرانه ترین ستایش برای اوست . هوم - که قبلاً توسط زرتشت نفی شده بود - در البرز کوه می‌روید و مکانی مینوی دارد . هوم توسط «عقابی» به هر کرانه‌ی پراکنده می‌شود . هر کس آنرا آماده سازد صاحب پسری نامدار و بلند مرتبه می‌شود .

فریدون و گرشاسب و زرتشت را «هوم» به ستایش کنندگان خود داده است . هوم ، دلیری و پیروزی و درستی و فرزاندگی می‌دهد . هوم بخت‌گشای آرزوی دخترانست .

کمترین فشرده و نوشابه آن برای نابودی بسیاری از دیوان و

دشمنان کافی است .

در فرهنگ ایرانی -- اسلامی معاصر ، از «اسپند» برای دفع چشم زخم استفاده میکنند .

در بهرام یشت ازدو گیاه بنامهای «هپرسی» و «نمذک» سخن می رود که تقریباً مقدسند و دیوان آنها را نابود میکنند . در شاهنامه ، رستم ، توسط سیمرغ ، از درخت پرتوان و پر قدرت «گز» برای شکست اسفندیار روئین تن استفاده میکند .

در فرهنگ لرستان ، درختان بسیاری یافت میشود که به آنها «دارمراد» می گویند و بخت گشاو بر آوردنده بسیاری از آرزوها و برطرف کننده بیماریها و پلیدیهاست .

این درختان اغلب نزدیک امامزاده یا قبر بزرگی قرار دارند . هر حاجتمندی با بستن مقداری پارچه به «دارمراد» می خواهد که آرزویش برآورده شود .

در چین درخت « کاسیا » مراسم خاص داشته و باور داشتند که خوردن میوه آن ، زندگی را بازمی گرداند .

در اساطیر چین ، همچنین ، درختان روح و روان دارند و با انسان حرف می زنند .

«س ا ن» نام درختی است در چین که «جاودانگی» می آورد . در فرهنگ اسلامی هم از درختان سخن گویا شده است .

مانند : « ... زکریا به درختی رسید آن درخت گفت یا زکریا
بیا تا من تو را جای دهم درخت باز شد زکریا در میان درخت شد و آن
درخت بهم آمد چنانکه بود . (۱۵)

در داستان نوح گیاه «مورد» منشائی بهشتی دارد . بسیاری از گیاهان
از شکست چشم «آدم» بر سر کوه سرانديپ روئیده اند .
استفاده از «اسنپد» تنها خاص فرهنگ امروزه نیست ، بل ، در
بند هشن هم از آن استفاده شده است .

در اساطیر سرخ پوستان گیاهان و جنگلها از موی ریخته گوزن به
وجود می آیند . در اساطیر بابلی گیاهی است که به نام «گیاه ولادت»
معروف است و نزد «شمش» Shamash خدای مهر است . و وقتی
همسر «اتن» از درد زایمان به فریاد رسیده است ، شمش عقابی را مأمور
میکند تا آن گیاه را به «اتن» نشان دهد .

خاصیت این گیاه و نحوه ی زایمان همسر «اتن» یاد آور داستان
رودابه و بدنیا آمدن رستم در شاهنامه است .

« در اروپای قدیم درخت یرستی رواج به سزا داشته و برخی
بیشتر بیشه ها در نظر ژرمن ها مقدس و تحصن گاه محسوب میشده است (۹)

«کتابشناسی»

- ۱- سخنی چند درباره شاهنامه - هبداالحسین نوشین
- ۲- نیرنگستان - صادق هدایت
- ۳- فلسفه تاریخ - امری نفر - ترجمه عبدالله فریار
- ۴- تاریخ ادیان - علی اکبر ترابی
- ۵- مسائل زیبایی شناسی و هنر - ترجمه محمد نقی فرامرزی
- ۶- لوکاچ - جورج لیشت هایم - ترجمه بهزاد باشی
- ۷- لوی اشتراوس - ادموند لیج - ترجمه حمید عنایت
- ۸- چگونه انسان غول شد - ایلین - سگال - ترجمه آذر آریان پور
- ۹- جامعه شناسی هنر - امیرحسین آریان پور
- ۱۰- سوگ سیاوش - شاهرخ مسکوب
- ۱۱- مقدمه ای برسیرفلسفه درعصر نوزایی و روشنگری و . سو کولوف - ترجمه مجید کلکله چی
- ۱۲- آئین ها و افسانه های ایران و چین باستان - جی . سی . کویاجی - ترجمه جلیل دوستخواه

- ۱۳- فرهنگ اساطیر یونان و روم - پیرگریمال - ترجمه احمد بهمنش
- ۱۴- چرا مسیحی نیستم - برتراند راسل - ترجمه عبدالعلی دستغیب
- ۱۵- کلیات قصص الانبیاء - مولانا محمد جویری
- ۱۶- تاریخ اجتماعی هنر - منوچهر کیان
- ۱۷- تاریخ جهان باستان - نویسندگان شوروی - ترجمه باقر مؤمنی و صادق انصاری و علی‌الله همدانی
- ۱۸- اساطیر ایرانی - مهرداد بهار
- ۱۹- مقدمه‌ای بر سیر فلسفه در جهان باستان و قرون وسطی - و . سوکولوف - ترجمه مجید کلکة چی
- ۲۰- اخلاق در هند چین باستان - ای ، زاموشکین - ترجمه ب . کیوان
- ۲۱- اساطیر ایرانی - کارنوی - ترجمه احمد طباطبائی
- ۲۲- در آستانه رستاخیز - امیر حسین آریان پور
- ۲۳- اوستا - گزارش ابراهیم پورداود - نگارش جلیل دوستخواه
- ۲۴- انسان در گذرگاه تاریخ - الین - سگال - ترجمه م . زمانی

- ۲۵- اساطیر -- سیمون مارکیش - ترجمه ۱- بیانی
- ۲۶- سامونسی داوید -- گردآورنده تومانیان بزبان ارمنی .
- ۲۷- آناهیتا -- ابراهیم پورداود - به کوشش مرتضی گرجی
- ۲۸- تورات -- باب نهم - سفر پیدایش
- ۲۹- بازخوانی داستایوسکی -- ی . کاریاکین - ترجمه ناصر مؤذن
- ۳۰- تاریخ ادیان -- هاشم رضی
- ۳۱- دین قدیم ایرانی -- هاشم رضی
- ۳۲- فرهنگ و زندگی - شماره ی ۱۷ - مقاله فارابی - نوشته عبدالحمید آیتی .





انتشارات بابک - اصفهان چهار راه حکیم نظامی

۸۰ ریال

چاپ نشانی - اصفهان